



و الله اعلم
 و الله اعلم
 و الله اعلم
 و الله اعلم

بازدید شد
 ۱۳۸۲

کتابخانه

بازدید شد
 ۱۳۸۲

۸۱۵۴-ش

کتابخانه مجلس شورای ملی

۹۷۵۹



شماره ثبت کتاب

کتابخانه رفیعی
 مؤلف: محمد تقی (خدا بخش)

موضوع

شماره قفسه ۷۷۹۵

۷۸۴۷۰

۱۱۱۰۹



خطی - فهرست شده

۷۷۹۵



و مکتب رفیع تهر بدو ایام مهم کتاب
و کم سرانجام تو عشر و دو مکتب
و کم آفتاب و بر صفا و نایب
و افاضه قریب از احوال من ترا و هویدا

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه

۸۱۵۴-ش

کتابخانه مجلس شورای ملی

۹۷۷۹



شماره ثبت کتاب

کتاب: کشف رافعی
مؤلف: محمد حسن ساری (خدا بخش)

موضوع

شماره قفسه ۷۷۹۵

۷۸۴۷۰

۱۱۱۰۹

بازدید شد
۱۳۸۲

خطی - فهرست شده
۷۷۹۵



والم لله بلطفه
والم لله بلطفه
والم لله بلطفه
والم لله بلطفه
والم لله بلطفه

بازدید شد
۷ - ۵

کتابخانه

بازدید شد
۱۳۸۲

۸۱۵۴-ن

کتابخانه مجلس شورای ملی

۹۷۷۹



شماره ثبت کتاب

کتاب کفیه رفیعی
مؤلف محمد حسن ساری (خدا بخش)

موضوع

شماره قفسه ۷۷۹۵

۷۸۴۷۰

۱۱۱۰۹

نگاشته و فهرست شده
۷۷۹۵

مسلمانی نیز نیست باشد اگر چه در مرتبه تبعید باشد مثل اولاد اعیان و احوال چه درین صورت میراث
آن شخص از مولی وی است و اگر مولی نیز نیست باشد از خاص جریزه وی است و اگر خاص جریزه
نماند باشد میراث وی از امام علیه السلام است و وکله کافر و مرتد ممنوع و محرم اند اما میراث
میراث مسلمان از کافر خواه کافر اصلی باشد و خواه مرتد اجماعا و مسلمانان از یکدیگر میراث می برند
اگر چه مختلف باشد در مذاب مثل شیعه و سنی همچنین کفار از یکدیگر میراث می برند اگر چه مختلف باشد
در اصل مثل بت پرست و آتش پرست **دوم** بنده بودن است زیرا میراث می رسد بنده و نه ادنی
میراث می رسد پس اگر فوت شود میراث از مالک وی است پس اگر فوت شود شخص ارادی و دیر
پیری باشد بنده و دیر زاده از دیر میراث شخص از پیر زاده است و اگر مطلقا این شخص میراث
نماند اگر چه تبعید باشد و در مرتبه میراث شخصی از خاص جریزه وی است و اگر خاص جریزه نیز نباشد
میراث وی از امام است علیه السلام یا اگر شخصی را میراث بری باشد لیکن بنده باشد امام علیه السلام
یا حاکم شریع او را میخرد و از او میخارد و تمامه زیا و قبیله را بوی می دهند و اگر مالک است بنده
تفوت شد جبر از وی بعتیت وقت میخرد یا اگر فروشد اما اگر زنده و از ثمن مثل خواهد و جب نیست
زیاده از قیمت دادن همان قیمت وقت را مالک می دهد چه چنانچه در از وی بگیرند و از او میخارند
و کافیت خرین بدون از او کردن و اگر فرض میراث بر بنده از وی باشد و کسی کند که او را
مجموع ایشان یا از قیمت بعضی از ایشان درین صورت که از امام علیه السلام است و ایشان را
نمیخرد و اگر میراث بر یک شخص باشد و ترک نصف قیمت وی باشد یا کمتر یا بیشتر درین **سوم**
خلافت بعضی می نمایند که نصف قیمت را می دهند آن شخص را میخرد و تمامه را خود می ماند بعضی

می نمایند که در اصل ویرا میخرد و ترک از امام علیه السلام است بدانکه هرگاه از او شود بعضی از بنده میراث
می برد و بعد آن از ادنی و همچنین میراث می برند و از ثمن نقد از ادنی و میراث می رسد و در و کجا
شروط و کتابت مطلق اگر چه از مالک کتابت نداده باشد و اتم ولد نیز میراث می رسد و از ثمن نقد
و از مالک خود آموخته و از ثمن نقد از ثمن نقد مالک از غنیمت و از ثمن **سوم** خلافت میان علی
رضوان الله علیه در ملک سقیه غیر پدر و مادر و وکله صاحبیت از برای میراث بدون مثل خرین
برادر و خواهر و عم و عمة و خال و خاله و ولد و غیر اینها و همچنین خلافت در ملک رفته زن
و شوهر و اگر آزاد شود بنده یا مسلمان شود کافری پیش از فوت است که میراث می رسد اگر چه در و کجا
یا بر بیت المال علیه السلام نقل تر نشد باشد و الا که نقل شده باشد ایشان محروم اند **سیم**
از ممانعت ارث قتل است و آن قاتل میراث نمی برد از مقتول هرگاه از وی عهده نگرفته باشد
و اگر بوده باشد این کشتن غیر ظلم مثل قصاص یا حد یا اگر مورث قصد کشتن و ارث کرده و بخواهد
مورث را نفس خود مورث را کشت درین چند صورت از میراث محروم است اما اگر شخصی از وی عهده
مورث خود را گرفته درین **اول** اگر میراث می رسد و این مثل عهده است
دوم اگر میراث می رسد و از مال مقتول هم از دیت **سیم** اگر از مال مقتول میراث می رسد
از دیت میراث نمی رسد و این قول از خزانه فقهای امامیه چنین است و تسادی اند درین **سوم**
چه در و کجا و غیر از اینها منب و سبب و فرقی نیست در کشتن عهده که خود کشد یا سبب کشتن
مورث شود چه اگر کوهی بود که با جمعی از وی ظلم و عهده از حاکم شریع بر مورث خود یک امری که
و جب القتل شود چه درین صورت از میراث مورث ممنوع است و اگر کوهی بر مورث خطا

میراث میسر و از ترک میراث و اگر بوده باشد کواهی و ارث بحق و بعد از آن میراث کشند
از میراث منوع نیست و اگر کسی شخصی میراث خود را یا اگر مایه دیگران میراث را قبل از
درین صورت قصاص اشکال نموده اند و اگر دودله یکی پدر را بر جرحت کینه دیگری یا در راه و بعد از آن
دفعه پدر و مادر فوت شوند و دیگر واداشی سواهی این شخص باشد شش به هر یک از آن دو دودله میراث
آن کسی را میراث کند گشته اند و قصاص منعی ندارد و دودله یک را پس اگر غنایه هر کدام دیگری را
آن دیگر را میراث قصاص نمودن بر غنایه کننده و مال غنایه از وی است و اگر غنایه کننده و دودله
و پیش دستی یکی از دودله و دودله و دودله را مال دودله گشته اند از وی است و قصاص نیز
از وی ساقط است و اگر یک دودله برادر بزرگ برادر دوم را و یک دودله برادر سیم برادر چهارم را یا
برادر چهارم از برادر بزرگ است و برادر بزرگ است کشتن برادر سیم و برادر سیم را برادر
که برادر بزرگ را یک دودله مگر آنکه دودله یا دودله برادر بزرگ نصف دیت و برادر اگر چون برادر
بزرگ برادر دوم را کشتن مال برادر دوم از برادر سیم و چهارم است همچنین برادر سیم و چهارم
طلب نمودن خون برادر دوم از برادر بزرگ با نصف خون برادر سیم و برادر چهارم کشت
از میراث برادر چهارم بری شده میراث برادر چهارم از برادر بزرگ است و نصف قصاص
حق برادر چهارم بود و برادر بزرگ ساقط شد پس اگر برادر سیم نصف دیت برادر بزرگ را بدو
می تواند قصاص می نمود و آنگاه و اگر یک دودله یا دودله یا دودله را میراث از اولاد و دودله قاتل
اگر پدر و دودله صلی نباشد و منعی نماند و اگر دودله قاتل برنجایت پیرایش چه درین صورت
دودله از جبهه خود میراث می برد و اگر این دودله قاتل را اولاد وی نباشد و همچنین اولاد او را

دودله صلی نباشد کافر هم دودله قاتل و هم کافر از میراث محروم و ممنوع اند و میراث از دودله قاتل
و اگر دودله نباشد از امام علیه السلام پس اگر مسلمان شود و دودله کافر تمام ترک از وی است و اگر
کشتن دودله قاتل و اگر قاتل ترک بر بیت المال امام علیه السلام شده باشد طلب خون منعی ندارد و دودله قاتل
و از ترک محروم است و اگر نبوده باشد کشته شده و دودله صلی امام علیه السلام نیست بر امام علیه السلام
غنایه نمودن قاتل طلب میکند قاتل را یا اگر دیت میگیرد **مسئله** اگر کشته شود شخصی خود را بدو
عمه و خواه از وی خطا و بعد از آن در خونبای آن شخص بگریزد درین خونبای شریک اند هر یک از ایشان
بر آن خود بطریق نسب باشند و خواه بطریق سبب ملوی آن شخص که از جانب دودله است
می برد که در میان علم و میراث برادر از جانب دودله درین صورت خلافت میراث نمی برند
زن و شوهر قصاص را و قصاص نمودن از حایجان نسب است اما دیت شریکند هرگاه در آن
بدیت رجعی شوند پس اگر یک دودله شخصی را یا شوهر زنی را قاتل این شخص شوهر زن غیر بداد
و از آن بدیت رجعی شوند ایشان از دیت می برند بقدر حصه خود با دودله و دودله مال شریک
از دیت میدهند و فرض کشته شده را و پدر و دودله می کنند آنچه وصیت نموده و اگر کشته شخصی را از دودله
و آن شخص از دودله نباشد خلافت میان علم و دودله مسئله که آیا در خونبای دودله میراث منعی ندارد
از قصاص نمودن با دودله بدیت بگریزد پیش بعضی آنست که میراث دودله را منعی ندارد از قصاص
و در روایتی واقع شده است که میراث دودله را منعی ندارد از قصاص با آنکه و از آن خلافت قضی
شوند **آمال الحق و مانع ارث** و درین لوائح نه بحث و اگر خواهد شد که مجموع دو از دودله باشد
اول مانع ارث همان است و سبب همان آنست که شخصی با دودله دودله خود که با وی محال باشد

بنابر قول اکثر بگوید که میباید که تو بنگاهن شخص زن را کردی و بینه شریعت برین قول بنشیند باشد
چون زن و شوهر نزد حکم شش روزه و میان ایشان لعان واقع شود بطریق که در کتاب است
معتبر است قطع میراث همیشه میان زن و شوهر و شوهر و زن **دوم** از کواحق موانع ارث
ولد الزنا بودن از طرفین است چه اگر شخص می شود و زنا بطریق میراث نمی برد زانی از ولد و
از وی خاصه و توارث میانه ولد و غیر زانی است و اگر نزدیک بوی است پس اگر شخصی ولد الزنا
از طرفین باشد میراث نمی برد و از پدر و مادر و زانی که نزدیک بر پدر و مادر باشد همچنین
میراث نمی برد پدر و مادر از ولد الزنا و زانی که نزدیک باشد بایشان پس میراث
ولد الزنا از اولاد ولد الزناست و اولاد اولاد وی الا قرب فی الاقرب و زن و شوهر وی
و اگر اینها نباشند از خاصین جریزه وی است و اگر این نیز نباشد میراث وی از تمام مسلمین
سیم ولد غایب و قوسح این مسئل چنانست که سکر شود مردی و لدی و اگر زن او را بدید و با
از شش ماه پیش از حین دخول آن مرد و او را که تجاوز کند از اخصای مدت حمل آن ده ماه است نزد
بعضی چون میان زن و شوهر لعان واقع شود نزد حضرت حکم شش قطع نسب این ولد شود
از پدر و هر یک از دیگری میراث نمی برد پس اگر فوت شود ولد غایب میراث نمی برد و از وی
پدر وی و نه آن شخص که بر پدر وی نزدیک باشد و همچنین میراث ولد غایب از مادر وی است
و از آنکس که با مردی نسب می رساند از برادران و خواهران و خاله و عم و غیر هم و میراث
می رسد از ولد غایب و لدی و زن وی و شوهر وی پس اگر فوت شود ولد غایب و کند از مادر وی و پدر وی
و پدری و دختر می رسد ترک وی از مادر است و عمه از پدر و دختر پسر را و دهم و دختر را یک سیم

و اگر اولاد نباشد باشد ترک وی از مادر است و فرزند و نشان دیگر مرد و اگر از پدر نباشد باشد
میراث ولد غایب از برادران و خواهران و اولاد ایشان که از جانب پدر مادر باشد با سیم
و اگر و انا شصت میانید الا قرب فی الاقرب و اگر این مرتبه نیز نباشد میراث وی از مرتبه
ثالث که مال و خاله و اولاد ایشان الا قرب فی الاقرب و اگر این مرتبه نیز نباشد دهم باشد میراث وی
از تمام است غیر المسلمین که کاه و کاه و خاصین جریزه باشد باشد و زوج و زوجة ولد غایب نصیب خود را
از ترکة ائمه نمایند و با هر مرتبه که باشند و اگر اعراف نمایند پدر وی و نسب قبل از تمام نمودن این
در نزد حکم شش روزه و پدر از دیگر میراث میبرد و قطع نسب میان ایشان نمیشود و اگر اعراف
بعد از وقوع لعان میراث میبرد و پدر از ولد اعم از پدر میراث میبرد و اگر نفی کند پدر لعان
تو این را تو این از دیگر میراث میبرد و از پدر و از وی الا غیر و اگر فوت شود ولد غایب و کند از پدر و مادر
از جانب پدر و مادر و دیگری از جانب مادر و لدی از هر دو فوت ترک **چهارم** از کواحق موانع
ارث ولد سکر فیه است چنانکه شخصی زن خود یا غیر خود دخول نمود و بعد از دخول آن شخص دیگری
دخول نمود شب سه در همان حال لدی بهم رسید این ولد سکر فیه نزد بعضی از میراث منوع است
و میراث از واقع غیر سکر فیه است بعضی می نمایند که پدر نفق باین ولد سکر فیه هر دو فوت
فوت خود چری برای این ولد سکر فیه جدا می رسد و الله اعلم **پنجم** از کواحق موانع ارث ولد سکر
میراث است محل و محل میراث نمی برد مگر به شرط یکی منقض شدن وی است زنده و اگر چه بیفته
از شکم مادر بخیات شخص دیگر و دیگر خود وی است در وقت فوت پدرش چنانکه این در شرط و مردی
منفوت باشد میراث نمی برد و مثل صد دهم است پس اگر پیاپی این محل و اخصای مدت حمل آن ده ماه است

بعضی از ابتدای فوت پدر میراث نمی برد و اگر بیاورد باید این دو مدت درین صورت میراث
ببرد بشرط عدم تزویج کاتب حمل آن تزویج صحیح باشد چه اگر کاتب درین صورت ثابت است
میراث نیز تابع نسب است و شرط نیست متغیر بودن ولد بحیات در وقت فوت چنان
چه اگر در وقت فوت میراث این ولد متغیر باشد یا غایب میراث میرد و در این صورت چنانچه حمل
در وقت سابقه شدن وی از مادر بر او امری فریاد کردن وی است دوم حرکت طهارت نمودن پس اگر
ثابت شود این حرکت مثل حکم است و داشتن چیزی میراث نمیرد و اگر بعد از کشتن خود را
و بعد از آن کشتن یا این حرکت دلیل حیات وی است و میراث میرد و اگر بیرون آید نصف حمل و فریاد
و بعد از آن فوت شود تمام میراث آید باشد آنست که در وقتیکه میراث میرد **هشتم** از اول حق میراث
ارث است بهاء و بیع صورت است و غیر فرق و هم چنان که دوس را یکبار کردن بر نند یا در آتش
یا آنگو یکبار بمیرد و مثل این درین چند صورت میراث اگر یکبار نمی بند مثل چهار بار بکوش و میراث
میرد و از هر یک از ایشان دیگر در ایشان **نهم** از اول حق میراث ارث و خول کردن بر بیض است مثلا
زنی را که در مرض فوت عقد نموده باشد چه درین صورت که در بیض و خول نموده فوت شود میراث
میرد آن زن زنده اما عقد نکاح می دارد **دهم** از اول حق میراث ارث انقطاع خبر است از اسیه
و مقتودی که ندانند فوت ایشان را چه درین صورت میراث از ایشان نمیرد تا وقتی که حکم فوت
ایشان شود یا اگر کند و یک مدتی که ممکن نباشد زنده بودن ایشان غالبا و تعیین این مدت
از وقت ولادت این سیر نموده است نه از وقت غیبت ایشان و هر وقت که حکم شایع بقضا
کنند میراث ایشان را میراث ایشان کافی است که موجود اند در وقت حکم شایع نه آن حاجتی

که درین

که در وقت غیبت ایشان نبوده اند اما اگر فوت شود شخصی در زمان غیبت و فقده آن شخص مقتودی
از وی میراث می برد و باشد وصیت در وقت رحمت این مقتودی که ظاهر شود او را شایسته است
زنده است یا نه است آن خبر و الا بزرگ موجودی میدهد **یازدهم** از اول حق میراث ارث این است
که تمام ترک را فرار گرفته باشد چه درین صورت و زنده از ترک منوع است و آن ترک تعلق بصاحب ملک
آقا و بعضی است که ترک از زنده است و ایشان از تصرف در ترک منوع اند تا این را نداده اند
خواه از ترک خود از مال خود و اگر درین ترک را فرار گرفته باشد و زنده است آنکه از زمین زنده است
و تمام ملک مالیت است **فصل سیم در حجب** یعنی در منع و این حجب بر دو قسم است
قسم اول آنست که حجب از اصل میراث میکند و این رعایت برینه اقرب است نسبت
از اجداد و اگر یک سطر اجماعی که ذکر آن در فصل نهم خواهد شد پس منع نیاید و اصل میراث خواهد
مذکر باشد و خواه فوت ولد و له را هر چند که با این رود و از اولاد و همچنین منع نیاید که با این را
که نزدیک بحیثیت باشند همچون غم غم و حال و حال و جد و جد و اولاد و هر یک از اینها را و دیگر
فیتنه با و هر یک از طبقات و مراتب که برای پدر و مادر و زوج و زوجیت و چون
و چون معدوم شوند اولاد و تمام تمام ایشان از اولاد اولاد و مثل پدران خود باید و مادریت خواهد
مذکر باشد و خواه فوت و این اولاد اولاد و مثل پدران خود باید و مادریت که احوال جد و جد
ایشان باشند میراث میرد الا قرب فی الاقرب چون پدر و مادر و اولاد و اولاد و جد
که با این رود و معدوم شوند میراث از برادران و خواهران و جد و جد و بیعت است و منع میکند
ایشان غیر برینه و زوای زوج یا زوجیت را که ایشان میراث می برند و همچنین منع میکند

و لیکن فرض بر حسب آیه قرآن غدا برادران صورت داشته باشد اما میراث بر باشد و اگر نباشد
 پس آن زیاده ای بعد از آنکه صاحبان فرض خود را از ترک کرده و می شود بقربت چنانکه گویند
 شود زنی از شوهر و مادر پدری و بی فرض مادر و شوهر است و فرض شوهر نصف است و فرض
 مادر شش میانه خرج شش و نصف تباین است ضرب نمودم احدی را در یکی شش مثل
 بریز خرب شوهر نصف مادر شش **بصیب** **بصیب** پدر تمهید است پس در صورت
 که صاحبان فرض خود را از ترک کرده اند نمودن یک سهم باقی مانده بر پدر و اویم بقربت
 و چنین اگر فوت شود شخصی و کند مادر پدری و مادر بی فرض و فرض مادر شش است و از زن
 ربع میانه خرج ربع و شش تباین است ضرب نمودم سه را در چهار و دوازده حاصل شد ربع
 مادر شش **بصیب** **بصیب** زن ربع پدر تمهید است پس در صورت بعد از آنکه فرض
 صاحبان فرض پنج عدد باقی مانده و نمودیم بسوی پدر بجهت قربت و اگر فرض مادر را مانده
 باشد از برادران باز فاضل از سهم با پدر رسید بقربت پس در مثال اول یک سهم
 از مادر است و سهم از شوهر و دو سهم باقی از پدر است و در مثال دوم ربع از زن است پس
 از مادر که مجموع خرج عدد باشد و تمهید دیگر که فرض سهم است از پدر است و اگر قربت پیوسته باشد
 مثل تم و برادر و مانند آن رد می نمایند فتاوی الهیه رضوان الله علیه آن زیاده ای را بسوی بی فرضی
 سوا می رود و بعد که برایشان مطلقا رد می شود مثلا هرگاه فوت شود شخصی و کند مادر پدر و
 و دیگر تمهید یک برادر باقی بصیب پدر مادر و برادران است و بصیب و خمر نصف اقل عدد
 که نصف و مسلمان داشته باشد شش است مسلمان را که دو است بر پدر مادر و اویم **بصیب**

اولین

که سهم است بجز و اویم بعد از یک یک بعد و مخالفین آن یک بعد را برادر یا تم رد می نمایند
 بواسطه قربت و این قاعده رد فتاوی الهیه رضوان الله علیه باطل است و رد می نمایند
 آن عدد را بر پدر مادر و دختر اخا سببین طریق که یک حصه آن را بر پدر می دهند و یک حصه
 دیگر مادر و سه حصه دیگر را بجز درین صورت چون یک بعد و برایشان صحیحاً تقسیم نمیشود و فرض یک
 در خرج خمس ضرب نمودیم پنج را در اصل فرض که آن شش است می حاصل شد برین مرتبه است
 نمودیم پدر سهم فرض و دوازده مادر سهم فرض و دوازده **بصیب** **بصیب** و خمر نصف و خمر و دوازده
فصل پنجم در جفاف ارض بدان آیه که اگر فوت شد اهل حساب
 چنانست که برود آن و نه حصه هر یک از ارباب حقوق را از اقل عددی که تقسیم شود برایشان
 صحیحاً و در آن کسی نباشد واضافه میکنند حصه هر یک از ایشان را بسوی آن عدد چنانکه
 شخصی که فوت شود و کند مادر و پدر و سوال کنند میراث ایشان را از اهل حساب یک یکنه که
 هر یک از پسران را سهمی است از دو و میگویند که ترک را با ایشان و حصه کنند و اعم می برند
 این عدد و اضاف الیه را که سهمی است اصل مال و خرج سهام و این خرج سهام اقل عددی
 که برود آید از وی آنچه مطلوب است صحیحاً و در دوستن این قاعده چنانچه درین برسانه
 نقل نموده و به تواتر توفیق **قاعده اول** در نسبت میان اعداد و عدد نسبت یکدیگر مثل
 یکدیگر اند یا اگر مختلف اند اگر مثل یکدیگر اند آنرا **مثلاً** اگر گویند چون دو و دو و سه و چهار
 و چهار و مانند اینها پس عمل حد اعمان و ان کافیت یا اگر مختلف اند و این دو مختلف
 هرگاه چنین باشد که اقل را از اگر کم غایب میگرداند یا بیشتر از عدد اگر یک باقی مانده آن دو عدد را

ایشان تباین و خواه توافق و خواه متماثل باشد قطع نظر از نسبت می باید نمود مثلاً در جدول
مخرج خمس سدس پنج را در شش ضرب نمودیم می حاصل شد این عدد سدس را در یک پنج است
و سدس آن خمس دارد و همچنین مخرج سدس شش را در هشت ضرب نمودیم می حاصل شد
حاصل شد سدس این عدد هشت است که شش دارد و قس علی ذلک **انا خرج مخرج**
چون دو عدد یا بیشتر را یکدیگر عطف کنیم مثلاً ربع و ثلث و سدس و ثمن و ربع و ثلث
و خمس و همچنین پس درین صورت اعتبار بنماییم مخرج که مسطوف و مسطوف علیه پس اگر تباین
ضرب بنماییم اعداد را در یکدیگر تا توافق اند ضرب یکدیگره وفق اعداد را در دیگری و اگر
متماثل اند اکتفا کنیم با کثر آن و بعد از آن حاصل ضرب را اعتبار کنیم با مخرج که شریک و همچنین
تا آخر مثلاً در پیدا نمودن مخرج ربع و ثلث اعتبار نمودیم مخرج هر یک را با مخرج ثلث که است
و مخرج ربع که چهار است میانه این دو عدد تباین بود ضرب نمودیم اعداد را در دیگری و دوازده
شد ربع دارد و هشت و همچنین عمل کنیم در مخرج ربع و سدس مخرج ربع که چهار است و مخرج
سدس شش میانه مخرجین توافق نصف است ضرب کردیم نصف اعداد را در دیگری و دوازده
حاصل شد ربع دارد و هم سدس و مخرج سدس که شش است و چهار است و چهار است چه اگر مخرج نصف
کرد و است ضرب یکدیگر مخرج ثلث بواسطه توافق نصف و حاصل اگر دوازده است مخرج
سدس داخل است اکتفا بان کرده میانه مخرج ثمن و دوازده توافق ربع است اعداد را
در دیگری ضرب نمودیم و چهار شد تمام کسره در وجود است و در پیدا نمودن
مخرج ربع و ثلث خمس ضرب یکدیگر سه را در چهار بواسطه تباین و حاصل را که دوازده است

تفاوت اعداد
تفاوت اعداد
تفاوت اعداد

در پنج بواسطه تباین شصت حاصل شد اید هم ربع دارد و هشت و هم خمس در پیدا نمودن
مخرج کسره که آن نصف و ثلث و ربع و خمس و سدس و شش و ثمن و ربع و ثلث و خمس و سدس و شش و ثمن و ربع
و عشر است ضرب بنماییم و در دوازده بواسطه تباین و حاصل را که شصت است و نصف چهار
بواسطه توافق نصف و حاصل اگر دوازده است در پنج بواسطه تباین و حاصل را که شصت است
شش در دوازده است اکتفا به شصت نمودیم ضرب کردیم شصت را در هشت بواسطه تباین
و حاصل اگر چهار شد است ضرب نمودیم در ربع شصت بواسطه توافق ربع و حاصل را که شصت
چهار است ضرب نمودیم در ثلث شصت بواسطه توافق ثلث و حاصل را که دوازده است و باقی
عشره داخل است اکتفا به کسره نمودیم پس مخرج ربع و سدس و شش و ثمن و ربع و ثلث و خمس و سدس و شش و ثمن و ربع
مخرج کسره تباین بنماییم اگر چه داخل تمامه میراث ندارد و اول آنست که حاصل میشود
از مخرج کسری که در حرف یمن باشد بعضی را در بعضی که آن ربع و سدس و ثمن و ربع و ثلث و خمس و سدس و شش و ثمن و ربع
و دیگر سوادیت که قال حضرت امیر المومنین بن ابی طالب است علیه السلام
نقل است که حضرت امیر المومنین علیه السلام بای حاد است بر کتاب طایون گذارنده است
سوار شود که شخصی مخرج کسره را از آن حضرت سوال نمود آنحضرت فرمودند اضر بنی
ایام آنبوعیک فی سنتک یعنی بزین آیام مخرج خود را که گفت است در تمام سال
که سیه و شصت است چون ضرب بنماییم دوازده و باقیه و بیست حاصل میشود که مخرج
تعد دروی موجود است **نصف** ۱۲۰۰ **ثلث** ۸۴۰ **ربع** ۶۰۰
سبع ۲۱۰ **ثمن** ۲۸۰ **عشر** ۲۵۲ **عاشر** ۲۱۰

تفاوت اعداد
تفاوت اعداد
تفاوت اعداد

باید که است آنکه توافق نیست بحال خروج اقسام ثانی برین طریق که محقق گشت پس هر
 ازین اقسام ثانی را بعد از آنکه رؤس ایشان با متقابل است یا متداخل یا توافق است یا متقابل
 چون در قسم اصل را در چهار صورت که در ضرب میانی دوازده حاصل میشود و اینست
 آنرا ترتیب که در ذوق عبارت فرسی در آورده بر ظاهر رؤس ساختن که بر طبق تقسیم
 برین طریق تقسیم **مسئله اول** از قسم اول آنکه گذاردیم شش زن و شش از خواهر
 دوازده و دوازده از جانب پدر نصف و نجات ربع است نصف از خواهر جانب مادر شش
 چون میانه سه و چهار تباین بود ضرب نمودیم سه را در چهار دوازده حاصل شد ربع آنرا که است
 و اویم بر نجات میان نصف و رؤس ایشان توافق نیست است که در دویم بخیر و نقش که است
 چون جزو و ذوق عدد رؤس تمام ایشان متقابل بود ضرب نمودیم اعداد را که در دست اصل
 که در آورده است و چهار حاصل شد تقسیم نمودیم بر پنج **نصفیات ربع**
نصفیات ربع از خواهر آنکه شش **مسئله دوم** از قسم دوم آنکه گذاردیم شش
 زن و شش از خواهر از جانب در دست از خواهر از جانب پدر اصل و نصف ایشان دوازده است
 ربع آنرا که است بر نجات اویم و شش و نصف را که چهار است با خواهر از جانب
 و اویم و شش که پنج است با خواهر از جانب پدر و اویم چون میان نصف و رؤس
 از ایشان توافق نبود لیکن عدد رؤس ایشان متقابل بود ضرب کردیم عدد رؤس اعداد را که
 دست در اصل و نصف که دوازده است شش و چهار حاصل شد تقسیم نمودیم بر پنج
نصفیات ربع از خواهر آنکه شش **نصفیات ربع** از خواهر آنکه شش **مسئله سیم** از قسم سیم آنکه

گذارد

گذاردیم شش زن و شش از خواهر از جانب پدر اصل و نصف ایشان چهار است ربع آنرا که
 یکیت و اویم بر نجات چون میان نصف و رؤس ایشان توافق نبود عدد رؤس
 که شش است بحال خود نیمه دیگر را که سه است و اویم با خواهر از جانب پدر میان نصف و عدد
 رؤس ایشان توافق نیست بود در دویم بخیر و نقش که است بعد از آنکه عدد
 رؤس نجات که سه است با خواهر و ذوق عدد رؤس از خواهر از جانب پدر متقابل بود که شش
 باین بود ضرب کردیم در اصل و نصف که چهار است و دوازده حاصل شد تقسیم نمودیم بر پنج
نصفیات ربع از خواهر آنکه شش **مسئله چهارم** از قسم اول آنکه گذاردیم شش
 شش زن و شش از خواهر از جانب دوازده و دوازده از جانب پدر اصل و نصف ایشان
 دوازده است ربع آنرا که است و اویم بر نجات چون میان نصف و رؤس ایشان
 توافق نیست بود در دویم بخیر و نقش که است و شش آنرا که چهار است و اویم
 با خواهر از جانب پدر میان نصف و رؤس ایشان توافق ربع بود در دویم بخیر
 و نقش که چهار است و پنج عدد باقی اصل و نصف را و اویم با خواهر از جانب پدر میان نصف و عدد
 رؤس ایشان توافق نیست بود بعضی را که در دویم بخیر و نقش که است و شش آنرا که
 چون جزو و ذوق عدد رؤس ایشان متداخل بود ضرب نمودیم اعداد را که چهار است در اصل و نصف
 که آن دوازده است چهل و شش حاصل شد بر پنج **نصفیات ربع** از خواهر آنکه شش
 ده **نصفیات ربع** از خواهر آنکه شش **مسئله پنجم** از قسم دوم آنکه گذاردیم شش زن و شش از خواهر
 ایشان شش است شش آنرا که یکیت و اویم بر نجات و شش هم دیگر را و اویم بر نجات

چون میانی نصیب و در رؤس ایشان توافق بود و لیکن عدد رؤس زوجات و پسران متداخل بود
 گفتا با کسر آن کرده که شش است در اصل فرضه که شش است ضرب نموده چهل و شش است
 تقسیم نمودیم بر پنج زوج **نصیب** زوجات **نصیب** پسران **مسئله ششم** از تقسیم
 اگر که چهار دینیت چهار زن و شش اخوه از جانب پدر اصل فرضه ایشان چهار است ربع از آن
 که کمیت دادیم بر زوجات میان نصیب و عدد رؤس ایشان توافق بود عدد رؤس را که شش
 بحال خود و متغیر دیگر را که سه است دادیم باخوه از جانب پدر و میان نصیب و عدد رؤس ایشان
 توافق نصیب بود و بعد از بعضی رد کردیم بجزه و بخش که آن دوات بعد از آنکه میان عدد
 رؤس زوجات و جزه و دفعی عدد رؤس اخوه چون متداخل بود گفتا با کسر آن کردیم که عدد رؤس
 زوجات است ضرب کردیم در اصل فرضه که چهار است شش از حاصل شد تقسیم کردیم بر پنج زوج
نصیب ربع **نصیب** اخوه از جانب پدر **مسئله هفتم** از تقسیم اول اگر که چهار باشد
 متونی را دوازده زن و بیست و چهار اخوه از جانب پدر و پنج اخوه از جانب پدر اصل
 فرضه ایشان دوازده است ربع آنرا که سه است دادیم بر زوجات میان نصیب ایشان و عدد رؤس
 ایشان توافق یک بود که رد کردیم بجزه و بخش که آن چهار است و شش فرضه که چهار است دادیم
 از جانب پدر میان نصیب و عدد رؤس ایشان توافق ربع بود که رد کردیم بجزه و بخش که آن شش است
 و متغیر فرضه را که پنج است دادیم باخوه از جانب پدر میان نصیب و عدد رؤس ایشان توافق پنج بود
 رد کردیم بجزه و بخش که ده است بعد از آنکه هیچ میان جزه و دفعی عدد زوجات که چهار است و جزه
 دفعی عدد اخوه که شش است توافق نصیب بود که رد کردیم عدد زوجات را بجزه و بخش که ده است

میان پدر

میان هر یک از جزه و دفعی عدد زوجات و جزه و دفعی عدد اخوه که شش است با جزه و دفعی
 اخوه اب کرده است توافق نصیب بود که رد کردیم بجزه و بخش که پنج است و ضرب کردیم
 در شش و حاصل را که دوازده است در پنج و حاصل که شش است در دوازده و حاصل که شش است
 حاصل شد تقسیم نمودیم بر پنج زوج **نصیب** زوجات **نصیب** پسران **مسئله ششم** از تقسیم
مسئله ششم از تقسیم دوم اگر که چهار باشد ربع از چهار زن و ده اخوه از جانب پدر
 اصل فرضه ایشان چهار است ربع آنرا که کمیت دادیم بر زوجات و پنج میان نصیب ایشان و عدد رؤس
 ایشان توافق بود که شش عدد رؤس ایشان را بحال خود و متغیر فرضه را که سه است دادیم باخوه
 از جانب پدر چون میان نصیب و عدد رؤس ایشان توافق بود آنرا نیز بحال خود که شش است تمام آن
 میان عدد رؤس زوجات و عدد رؤس اخوه توافق نصیب بود و بعد از زوجات را که ده است
 ضرب نمودیم در اصل فرضه که شش است حاصل شد تقسیم نمودیم بر پنج زوج **نصیب** ربع
 اخوات **مسئله هفتم** از تقسیم یک اگر که چهار دینیت شش زن و دوازده اخوه
 از جانب پدر اصل فرضه ایشان چهار است ربع آنرا که کمیت دادیم بر زوجات و پنج میان
 عدد رؤس ایشان توافق بود که شش حاصل خود و متغیر فرضه را که سه است دادیم باخوه از جانب پدر
 میان نصیب و عدد رؤس ایشان توافق یک بود که رد کردیم بجزه و بخش که آن چهار است و شش
 چون میان نصیب و عدد رؤس زوجات و جزه و دفعی عدد رؤس اخوه که چهار است توافق نصیب بود
 نمودیم بجزه و بخش که آن ده است بعد از آنکه از آن ضرب نمودیم را در چهار و حاصل را که ده است
 در اصل فرضه که چهار است چهل و شش حاصل شد **نصیب** زوجات **نصیب** پسران **مسئله ششم** از تقسیم
نصیب ربع **نصیب** اخوه از جانب پدر **مسئله هفتم** از تقسیم اول اگر که چهار باشد

که چهار است شش
 در اصل در ده ضرب نمودیم

که نه است و نشان که هشت است باقی مانده یک بر دو مگر ضرب نمودیم دوراد و
 پست و چهار حاصل آمد بر پنج **نصیب** زن ربع خواهران نشان فرض آورد **واجب**
ربع پس چنانکه از دستوفی زنی و واحدی از کلاله مادر نصیب زن ربع واحد کلاله
 سس میان پنج سس ربع توافق نصف است ضرب کردیم نصف واحد را در یکی
 دوراد و حاصل شد تقسیم نمودیم بر پنج **نصیب** زن ربع کلاله مادر سس **واجب**
ربع ثالث چنانکه فوت شود شخصی یک دور زنی و واحدی نصیب زن ربع است نصیب
 هشت میان پنج ربع هشت تباین است ضرب کردیم را در چهار دوراد و حاصل شد
 تقسیم کردیم بر پنج **نصیب** زن ربع **نصیب** ثمن جمع میشود و نشان یک
 و هشت ثمن متع است وجه است ثمن هشت است که ثمن نصیب نبوده است و چون
 هشت نصیب است با عدم لکه اما اجتماع ثمن با نشان چنانست که هرگاه فوت شود شخصی
 زنی و دوراد و ختر یا پیشتر نصیب زن ثمن است نصیب خزان نشان میان پنج هشت و ثمن
 تباین است ضرب نمودیم را در هشت پست و چهار حاصل شد بعد از اخراج ثمن و نشان که
 و نشان ده است پنج عدد باقی مانده پنج و خزان ثمن نمیشود و فرضه مگر و ربع نصف میگرد
 ضرب نمودیم دوراد و پست و چهار حاصل شد و ثمن بر پنج تقسیم نمودیم دوراد و ثمن
نصیب دوراد و ثمن **واجب** ثمن پس چنانست که بقدر دیت زنی و پدر
 و یک و فرض پدر سس است و فرض زن ثمن میان پنج ثمن و سس توافق است نصف
 ضرب نمودیم نصف واحد را در یکی پست و چهار حاصل شد هشت کردیم بر پنج

نصیب زن

نصیب ثمن پدر سس **نصیب** و نشان جمع میشود با سس و نشان
 متع است وجه است ثمن که نشان فرض و خواهر است یا پیشتر که از جانب پدر است
 با پدر با عدم ولد و فرض ولد است هرگاه فوت شد باشد و از یک پیشتر باشد و از ثمن یکی که فوت
 و خواهر با هم میراث برده اما نشان با ثمن چنان است که فوت شود شخصی یک دور و خواهر
 از جانب پدر مادر یا پدر و دوراد و خواهر از جانب پدر فرض خواهر از جانب مادر است و ثمن
 خواهر از جانب پدر نشان اقل عددی که ثمن و نشان داشته باشد است ثمن که از ادایم
 با خواهر از جانب مادر بر نشان ثمن مگر و دوراد و ربع نصف ضرب نمودیم دوراد و ثمن حاصل
 بر پنج **نصیب** خواهر مادر ثمن **نصیب** خواهر پدر ثمن **اما اجتماع ثمن با سس**
 چنان است که هرگاه فوت شود خواهر از جانب پدر مادر و یک کلاله ام فرض کلاله
 ام سس است فرض خواهر از جانب پدر نشان اصل فرضه ایشان شش است بعد از اخراج
 سس و نشان باقی مانده یک بر دو مگر ضرب کردیم دوراد و اصل فرضه که شش است
 دوراد و حاصل شد بر پنج **نصیب** و لکه ثمن سس خواهر پدر نشان فرض آورد **نصیب**
 جمع میشود با سس مثلا هرگاه فوت شود شخصی یک دور و مادر و ولد نصیب پدر سس
 و نصیب دوراد و اصل فرضه ایشان شش است بر پنج **نصیب** پدر سس مادر سس
نصیب و لکه ثمن **نصیب** و لکه ثمن **نصیب** و لکه ثمن **نصیب** و لکه ثمن **نصیب** و لکه ثمن
 دوراد و یک و خواهر شد **محت** اول میت را اگر پدر است لا غیر لیکن مادر ثمن را
 می برد و نشان دیگر را در ثمن و این سلسله از تقسیم می یابد بر پنج **نصیب** و لکه ثمن

و اگر بخواهیم متوفی احد ابوین و زنی و دو دختر یا پسر فرض احد ابوین سدس است و فرض زن
 ثمن و فرض دختران ثمن و تمة و اگر بخواهیم یک میان و دختران و احد ابوین اجناس ثمن
 بشود و فرضا اگر متوفی را دو دختر باشد و زنی و احد ابوین اقل عددی که سدس و ثمن و ثمن
 داشته باشد پیت و چهار است بعد از اخراج سدس و ثمن و ثمن که چهار و سه باشد است
 باقی ماند و عدد دختران اجناس بر احد ابوین و دختران تقسیم کنیم که در ضرب بخیم چهار پیت
 یکصد و پیت حاصل شد تقسیم بخیم بر پنج **نصیب** پسر سدس فرضا و زنی **نصیب**
 و دختران ثمن فرضا و زنی اما بطریق خواج طلب است نه از این سهم تقسیم کرد و بر پنج
نصیب پسر سدس **نصیب** دختران ثمن و اگر جمع شوند پسر و مادر یا احد ابوین و احد ابوین
 با اولاد و کور و اناث چه مقدار که باشند هر یک از چند و در سدس ترک را افتد میکنند
 و احد زنجیر نصیب الی خود را اگر زوجه است ثمن و اگر زوج است ربع و تمة از اولاد و کور
 و اناث است و ایشان برین نوع تقسیم می شود که ذکر و حصه مؤنث یک حصه اگر بعد از اخراج
 فرض صاحبان فرض تمة بر اولاد تقسیم کردیم بقول المراء و الا لاجان طریق که ذکر شد مطلقا خلافت
 ندارد و حصه آن چنانست مثلا اگر بخواهیم متوفی پدر و مادر و زن و یک پسر و یک دختر
 نصیب پدر و مادر سدسان است و نصیب زن ثمن میان و مخیر سدس و ثمن که شش پیت است
 توافق نصف است نصف احد را ضرب بخیم در دیگری پیت و چهار حاصل شد بعد از
 اخراج سدسان و ثمن که شش و سه است بعد از آنکه سیزده عدد باقی ماند چون اولا یک پسر
 و یک دختر قسمت کنیم که در ضرب بخیم سه را در پیت و چهار حصا و دو حاصل شد تقسیم بخیم بر پنج

نصیب پسر سدس **نصیب** مادر سدس **نصیب** زن ثمن **نصیب** پسر و حصه دختر یک حصه اگر چهار پیت را
 شوهری و پدر و مادری و یک پسر و یک دختر اقل عددی که ربع و سدس و ثمن باشد است بعد از
 اخراج ربع و سدسان که سه و چهار است باقی ماند پنج عدد و میان عدد و سدس و کور و اولاد که است
 پنج عدد که نصیب ایشان است بتاین است ضرب کردیم سه را در و دوازده سی و شش حاصل شد
 بر پنج تقسیم بخیم **نصیب** مادر سدس **نصیب** شوهر ربع **نصیب** پسر و حصه دختر یک حصه
 ابوین و احد زنجیر و چند اولاد و کور و اناث احد ابوین سدس ترک را می برد و احد زنجیر
 نصیب او فی خود را و تمة از اولاد است لکن از نصف الانثین مثلا که فوت شود زنی
 و کور و احد ابوین و شوهری و یک پسر و سه دختر نصیب شوهر ربع ترک است و از احد ابوین
 سدس میان و مخیر سدس و ربع توافق نصف است ضرب کردیم نصف احد ها را در دیگری
 و اولاد حاصل شد بعد از اخراج ربع و سدس ثمن باقی ماند میان نصیب و عدد و سدس و اولاد
 بتاین است ضرب کردیم پنج را در اصل فرض که دوازده است ثمن حاصل شد تقسیم بخیم
 بر پنج **نصیب** احد ابوین سدس **نصیب** شوهر ربع **نصیب** پسر اگر چهار پیت را در زن
 و احد ابوین و یک پسر و سه دختر اقل عددی که ثمن و سدس و شش پیت و چهار است
 بعد از اخراج سدس و ثمن که چهار و شش است سیزده باقی ماند چنانچه عدد و سدس و اولاد پنج است
 و نصیب ایشان سیزده پنج بتاین است ضرب بخیم پنج را در اصل فرض که پیت و چهار است
 یکصد و پیت حاصل شد ابوین سدس **نصیب** زن ثمن **نصیب** پسر **نصیب** پسر و حصه دختر یک حصه
 اگر جمع شوند با زوج یا زوجه اولاد و کور و اناث یا اناث و کور انثین یا نه هر یک

از زوج یا زوج ضعیف ادنی خود را از ترک اگر زوج است رجب و اگر زوج است شش و نیم
بعد از آنکه از اول است یا سوره اگر ترک است و اگر اول است شش است نصف ترک اول
فرضا تمته روزه و اگر دو باشد یا پیشتر نشان ترک فرض میزند و نیمه روزه و تقسیم طریقی
موزن اگر چه از عدد اگر بیشتر و لیکن قایده بسیار دارد و چنانکه برین عمل مخفیست و اگر
جمع شوند که در صورت بعد از اخراج شش اگر زوج است و رجب اگر زوج است و نیمه از اول
نقد کر شل خط لا شیبین تقسیم نمایند پس اگر تقسیم بریشان ممکن است ثبت لطلب الا
جان طریقی که اگر کرده شد عملی باید نوشتا اگر کذا در توفی زنی و چهار بر اصل فرضیه ایشان
و شش است بعد از اخراج شش هفت عدد باقی ماند هفت و چهار که ضرب بنوعیم چهار
بوجه تباین در اصل فرضیه که شش است سی و دو سهم حاصل شد برینوجب **زن شش**
بسیار و اگر کذا در میت شهر و چهار بر اصل فرضیه چهار است بعد از اخراج رجب
سه عدد باقی ماند از باقی چهار بر تقسیم نمیکرد و ضرب کردیم عدد رؤس ایشان را در اصل
که چهار است شانزده حاصل شد شهر رجب **بسیار** و اگر کذا در میت شهری
و یک نفر اصل فرضیه ایشان چهار است برینوجب **شهر رجب** و در نصف فرضیه
و اگر غیر میت را در دختر یا پسر اقل عددی که نشان و شش در شش است و چهار
بعد از اخراج شش و نشان تمته بر دو دختر تقسیم نمیکرد و سوره و یک نفر در نصف شهر بنوعیم
دور در پست و چهار حاصل شد شش قسمت بنوعیم برینوجب **زن شش** و در دختر
اما بطریق اخراج از شش و سه صحیح است و اگر کذا در میت و دو دختر یا پسر شهری بنوعیم

رجب است و از دختران نشان و اقل عددی که رجب و نشان و شش باشد و در زوجه است بعد
اخراج رجب که سه است و شش که شش است یک عدد باقی ماند چهار بنوعیم و یک نفر در نصف
پس ضرب بنوعیم دور در دور و در میت و چهار حاصل شد برینوجب **شهر رجب**
و در غیر نشان و اگر کذا در میت زنی و یک نفر و یک بر بعد از اخراج شش و شش
عدد باقی ماند چهار بنوعیم یک بر دو دختر تقسیم نمیکرد و ضرب بنوعیم سه عدد شش است
چهار حاصل شد برینوجب **زن شش** و اگر کذا در میت شهری
و یک بر و یک نفر اقل عددی که رجب و شش باشد چهار است برینوجب **شهر رجب**
بسیار و اگر کذا در میت شهر و چهار بر اصل فرضیه چهار است بعد از اخراج رجب
سه عدد باقی ماند از باقی چهار بر تقسیم نمیکرد و ضرب کردیم عدد رؤس ایشان را در اصل
که چهار است شانزده حاصل شد شهر رجب **بسیار** و اگر کذا در میت شهری
و یک نفر اصل فرضیه ایشان چهار است برینوجب **شهر رجب** و در نصف فرضیه
و اگر غیر میت را در دختر یا پسر اقل عددی که نشان و شش در شش است و چهار
بعد از اخراج شش و نشان تمته بر دو دختر تقسیم نمیکرد و سوره و یک نفر در نصف شهر بنوعیم
دور در پست و چهار حاصل شد شش قسمت بنوعیم برینوجب **زن شش** و در دختر
اما بطریق اخراج از شش و سه صحیح است و اگر کذا در میت و دو دختر یا پسر شهری بنوعیم

جدول میر بادلا و دگر و انانیت تقسیم است و طاعت غلطه اگر یکبار در رقص شود درین جدول طاعت خوانی
در جیب در را و طاعت

۱۸ ۵ ۳ ۲ ۱ ۰ ۴	۵۴ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۳۲ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۶ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۱۸ ۵ ۳ ۲ ۱ ۰ ۴
۲۸ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۱۲ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۳۸ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۲۸ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۲۸ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴
۷۸ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۶۸ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۵۴ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۴۲ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۳۸ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴
۸۸ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۷۲ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۱۲ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۴۸ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۳۸ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴
۱۸ ۵ ۳ ۲ ۱ ۰ ۴	۷۸ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۶۸ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۵۴ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۴۲ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴
۹۶ ۵ ۳ ۲ ۱ ۰ ۴	۸۸ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۷۲ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۱۲ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۴۸ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴

جدول میر بادلا و دگر و انانیت تقسیم است و طاعت غلطه اگر یکبار در رقص شود درین جدول طاعت خوانی

جدول میر بادلا و دگر و انانیت تقسیم است و طاعت غلطه اگر یکبار در رقص شود درین جدول طاعت خوانی
در جیب در را و طاعت

۱۸ ۵ ۳ ۲ ۱ ۰ ۴	۵۴ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۳۲ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۶ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۱۸ ۵ ۳ ۲ ۱ ۰ ۴
۲۸ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۱۲ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۳۸ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۲۸ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۲۸ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴
۷۸ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۶۸ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۵۴ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۴۲ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۳۸ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴
۸۸ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۷۲ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۱۲ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۴۸ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۳۸ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴
۱۸ ۵ ۳ ۲ ۱ ۰ ۴	۷۸ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۶۸ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۵۴ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۴۲ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴
۹۶ ۵ ۳ ۲ ۱ ۰ ۴	۸۸ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۷۲ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۱۲ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴	۴۸ ۵ ۲ ۱ ۰ ۴

جواد علیه السلام در آن وقت که در آن وقت که یک تن از اصحاب
و دیگران را که کجا بر روضه داشتند دست میزدند و
زنی شیرین و بکشتن لباسی که در آن روز

[illegible]

مجلس شورای ملی

جواب
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

مجلس بیستم در وصف حضرت امیر

جلد اول پیر با اولاد کور و ناشادیک زن اگر بجای پدر فرض مادر شود قسم
خدا بزمین و زن بیشتر از این باشد یک مثل یا استخرج مستحق که در پدر گویند

[illegible]

تجدید و حرکت از اولین بااولا و ذکر
حادثه یکین من اختلاف مذکور ۵

$\frac{10.6}{24}$ چار پیر دختر زن ۲۱ ۱۳ ۶ ۲۸ ۲۸ ۶	$\frac{10.6}{24}$ چار پیر دختر زن ۱۵ ۱۳ ۵ ۲۰ ۲۰ ۵	$\frac{10.6}{24}$ چار پیر دختر زن ۳۵ ۱۳ ۳ ۱۲ ۱۲ ۳	$\frac{10.6}{24}$ چار پیر دختر زن ۳۳ ۱۱ ۱۲ ۱۲ ۱۲ ۱۱	$\frac{10.6}{24}$ چار پیر دختر زن ۳۲ ۱۱ ۱۲ ۱۲ ۱۲ ۹
$\frac{10.9}{24}$ چار پیر دختر زن ۲۳ ۱۵ ۵ ۲۲ ۲۲ ۹	$\frac{10.9}{24}$ چار پیر دختر زن ۱۲ ۲۵ ۵ ۲۲ ۲۲ ۵	$\frac{9.6}{24}$ چار پیر دختر زن ۱۲ ۲۵ ۵ ۲۲ ۲۲ ۴	$\frac{10.9}{24}$ چار پیر دختر زن ۳۵ ۳۳ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۲	$\frac{10.9}{24}$ چار پیر دختر زن ۳۵ ۳۳ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰
$\frac{10.6}{24}$ چار پیر دختر زن ۳۳ ۲۲ ۹ ۲۲ ۲۲ ۹	$\frac{10.6}{24}$ چار پیر دختر زن ۱۲ ۳۴ ۹ ۲۲ ۲۲ ۶	$\frac{10.6}{24}$ چار پیر دختر زن ۱۵ ۳۹ ۲۵ ۲۰ ۲۰ ۵	$\frac{10.6}{24}$ چار پیر دختر زن ۲۹ ۵۱ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۳	$\frac{10.6}{24}$ چار پیر دختر زن ۲۳ ۵۱ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۱
$\frac{10.6}{24}$ چار پیر دختر زن ۳۰ ۵۱ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰	$\frac{10.9}{24}$ چار پیر دختر زن ۳۰ ۵۱ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۹	$\frac{10.6}{24}$ چار پیر دختر زن ۱۸ ۵۲ ۲۵ ۲۲ ۲۲ ۵	$\frac{10.6}{24}$ چار پیر دختر زن ۳۲ ۵۸ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۴	$\frac{10.6}{24}$ چار پیر دختر زن ۳۰ ۵۸ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۲
$\frac{10.6}{24}$ چار پیر دختر زن ۳۰ ۵۸ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰	$\frac{10.6}{24}$ چار پیر دختر زن ۲۲ ۶۵ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۹	$\frac{10.6}{24}$ چار پیر دختر زن ۱۱ ۵۰ ۲۵ ۲۲ ۲۲ ۶	$\frac{10.6}{24}$ چار پیر دختر زن ۳۰ ۸۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۵	$\frac{10.6}{24}$ چار پیر دختر زن ۲۹ ۸۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۳
$\frac{10.9}{24}$ چار پیر دختر زن ۲۵ ۷۸ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۲	$\frac{10.6}{24}$ چار پیر دختر زن ۳۰ ۷۸ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰	$\frac{10.9}{24}$ چار پیر دختر زن ۳۰ ۷۸ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۹	$\frac{10.9}{24}$ چار پیر دختر زن ۳۱ ۱۰۳ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۶	$\frac{10.9}{24}$ چار پیر دختر زن ۳۱ ۱۰۳ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۴

محمد صالح المنجد

ترتیب اول ابونین با اولاد ذکور و نث
و یکین در تقسیم خلا فی نیت ۵

تترجه اول ابون جاول و ذکور و ناث
و یک شان تقسیم مطلقه خلا فی نیت 8
جاول اول و ذکور و ناث جمعا و فردا با شش تقسیم چنین است تقاعد
فصار ایا تیر رضوان الله علیهم جمیع و خلاق فی دالو و اعراض در مضی
جاول ناث کرد در عدد اکثر شده کما یحیی 6

[illegible]

الحسين بن علي بن ابي طالب

تمت جلد اول اولاد و کور و انانیت باشوهر سلطانة اختلافي نزار و و الله اعلم و احکم

<p>۵۲ ۱۲ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲</p>	<p>۲۳ ۱۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲</p>	<p>۱۲ ۲ ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲</p>	<p>۲۵ ۷ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳</p>	<p>۴ ۱۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳</p>
<p>۵۵ ۱۳ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳</p>	<p>۱۵ ۱۰ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳</p>	<p>۲۰ ۱۰ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳</p>	<p>۲۲ ۸ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳</p>	<p>۸ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳</p>
<p>۵۴ ۱۵ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳</p>	<p>۵۲ ۱۳ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳</p>	<p>۲۴ ۱۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳</p>	<p>۱۲ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳</p>	<p>۲۵ ۷ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳</p>
<p>۵۳ ۱۶ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳</p>	<p>۵۱ ۱۴ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳</p>	<p>۱۵ ۱۰ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳</p>	<p>۲۲ ۱۰ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳</p>	<p>۲۲ ۸ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳</p>
<p>۵۸ ۱۲ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳</p>	<p>۵۰ ۱۵ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳</p>	<p>۵۲ ۱۳ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳</p>	<p>۲۴ ۱۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳</p>	<p>۱۲ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳</p>
<p>۲۴ ۱۲ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳</p>	<p>۵۴ ۱۲ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳</p>	<p>۵۵ ۱۴ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳</p>	<p>۱۲ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳</p>	<p>۲۰ ۱۰ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳</p>

جدا اولاد و کور و انات جیما و خروا بیک تعقیب بطریق فصاحتہ و خفائی ناز و د و غمراض و بعض جدا اولاد
انات که از عدد و اکثر شده مرفوع است کمالی بختی

<p>۸ پسر ۲ دختر ۲ ۱ ۱ ۵</p>	<p>۱۵ پسر ۲ دختر ۲ ۵ ۷ ۲۸ ۵</p>	<p>۲۴ پسر ۲ دختر ۲ ۲ ۲ ۱۲ ۲</p>	<p>۸ پسر ۲ دختر ۲ ۱ ۲ ۱</p>	<p>۸ پسر ۲ دختر ۲ ۱ ۲ ۱</p>
<p>۶۳ پسر ۲ دختر ۲ ۸ ۱۳ ۳۲ ۸</p>	<p>۳۹ پسر ۲ دختر ۲ ۶ ۱۳ ۲۸ ۶</p>	<p>۳۱ پسر ۲ دختر ۲ ۴ ۱۳ ۱۴ ۴</p>	<p>۴۹ پسر ۲ دختر ۲ ۶ ۲۲ ۲</p>	<p>۱۶ پسر ۲ دختر ۲ ۲ ۱۳ ۲</p>
<p>۲۲ پسر ۲ دختر ۲ ۹ ۲۱ ۳۲ ۹</p>	<p>۲۵ پسر ۲ دختر ۲ ۱ ۳ ۳ ۳</p>	<p>۱۰ پسر ۲ دختر ۲ ۵ ۲۱ ۱۴ ۵</p>	<p>۶۲ پسر ۲ دختر ۲ ۹ ۶۳ ۲</p>	<p>۲۳ پسر ۲ دختر ۲ ۳ ۲۱ ۲</p>
<p>۸ پسر ۲ دختر ۲ ۱۰ ۲۹ ۳۲ ۱۰</p>	<p>۶۳ پسر ۲ دختر ۲ ۸ ۲۸ ۲۸ ۸</p>	<p>۳۸ پسر ۲ دختر ۲ ۶ ۲۸ ۱۴ ۶</p>	<p>۹۶ پسر ۲ دختر ۲ ۱۲ ۱۴ ۲</p>	<p>۳۲ پسر ۲ دختر ۲ ۴ ۲۸ ۲</p>
<p>۹۰ پسر ۲ دختر ۲ ۱۱ ۳۵ ۳۲ ۱۱</p>	<p>۲۲ پسر ۲ دختر ۲ ۹ ۳۵ ۲۸ ۹</p>	<p>۸ پسر ۲ دختر ۲ ۱ ۵ ۲ ۲</p>	<p>۱۱۶ پسر ۲ دختر ۲ ۱۵ ۱۰۵ ۵</p>	<p>۱۵ پسر ۲ دختر ۲ ۵ ۲۵ ۵</p>
<p>۹۴ پسر ۲ دختر ۲ ۱۲ ۳۲ ۳۲ ۱۲</p>	<p>۸۰ پسر ۲ دختر ۲ ۱۰ ۳۲ ۲۸ ۱۰</p>	<p>۵۳ پسر ۲ دختر ۲ ۹ ۳۲ ۱۴ ۹</p>	<p>۱۰۳۴ پسر ۲ دختر ۲ ۱۸ ۱۰۳۵ ۱۸</p>	<p>۳۸ پسر ۲ دختر ۲ ۶ ۳۲ ۶</p>

نقد جدول اول اولاد و دگر و انماش با یک زن اختلاف ندارد

جدول مفردات است اگر چه بعضی احتیاج نقل کردن نیست لیکن بواسطه دفع اعتراض نقل شد بجا

<p>۴ پسر ۴ دختر زن</p> <p>۹۶</p> <p>۱۲ ۲۸ ۱۰</p> <p>۱۲</p>	<p>۵ پسر ۴ دختر زن</p> <p>۸۸</p> <p>۱۰ ۲۶ ۱۰</p> <p>۱۱</p>	<p>۶ پسر ۳ دختر زن</p> <p>۸۰</p> <p>۱۰ ۲۴ ۱۰</p> <p>۱۲</p>	<p>۷ پسر ۲ دختر زن</p> <p>۷۲</p> <p>۱۰ ۲۲ ۱۰</p> <p>۱۳</p>	<p>۸ پسر ۱ دختر زن</p> <p>۶۴</p> <p>۱۰ ۲۰ ۱۰</p> <p>۱۴</p>
<p>۴ پسر ۳ دختر زن</p> <p>۷۲</p> <p>۱۰ ۲۲ ۱۰</p> <p>۱۳</p>	<p>۵ پسر ۳ دختر زن</p> <p>۶۴</p> <p>۱۰ ۲۰ ۱۰</p> <p>۱۴</p>	<p>۶ پسر ۲ دختر زن</p> <p>۵۶</p> <p>۱۰ ۱۸ ۱۰</p> <p>۱۵</p>	<p>۷ پسر ۱ دختر زن</p> <p>۴۸</p> <p>۱۰ ۱۶ ۱۰</p> <p>۱۶</p>	<p>۸ پسر ۰ دختر زن</p> <p>۴۰</p> <p>۱۰ ۱۴ ۱۰</p> <p>۱۷</p>
<p>۴ پسر ۲ دختر زن</p> <p>۶۴</p> <p>۱۰ ۲۰ ۱۰</p> <p>۱۴</p>	<p>۵ پسر ۲ دختر زن</p> <p>۵۶</p> <p>۱۰ ۱۸ ۱۰</p> <p>۱۵</p>	<p>۶ پسر ۱ دختر زن</p> <p>۴۸</p> <p>۱۰ ۱۶ ۱۰</p> <p>۱۶</p>	<p>۷ پسر ۰ دختر زن</p> <p>۴۰</p> <p>۱۰ ۱۴ ۱۰</p> <p>۱۷</p>	<p>۸ پسر ۰ دختر زن</p> <p>۳۲</p> <p>۱۰ ۱۲ ۱۰</p> <p>۱۸</p>
<p>۴ پسر ۱ دختر زن</p> <p>۵۶</p> <p>۱۰ ۱۸ ۱۰</p> <p>۱۵</p>	<p>۵ پسر ۱ دختر زن</p> <p>۴۸</p> <p>۱۰ ۱۶ ۱۰</p> <p>۱۶</p>	<p>۶ پسر ۰ دختر زن</p> <p>۴۰</p> <p>۱۰ ۱۴ ۱۰</p> <p>۱۷</p>	<p>۷ پسر ۰ دختر زن</p> <p>۳۲</p> <p>۱۰ ۱۲ ۱۰</p> <p>۱۸</p>	<p>۸ پسر ۰ دختر زن</p> <p>۲۴</p> <p>۱۰ ۱۰ ۱۰</p> <p>۱۹</p>
<p>۴ پسر ۰ دختر زن</p> <p>۴۰</p> <p>۱۰ ۱۴ ۱۰</p> <p>۱۷</p>	<p>۵ پسر ۰ دختر زن</p> <p>۳۲</p> <p>۱۰ ۱۲ ۱۰</p> <p>۱۸</p>	<p>۶ پسر ۰ دختر زن</p> <p>۲۴</p> <p>۱۰ ۱۰ ۱۰</p> <p>۱۹</p>	<p>۷ پسر ۰ دختر زن</p> <p>۱۶</p> <p>۱۰ ۸ ۱۰</p> <p>۲۰</p>	<p>۸ پسر ۰ دختر زن</p> <p>۸</p> <p>۱۰ ۶ ۱۰</p> <p>۲۱</p>

نایب برای اولاد و انماش با یک زن اختلاف ندارد
 مرد است تقدیر یکسوم جدول اولاد و انماش فرض شده است با احد از زوج چرا که فرض شد بر شش
 دختر و نیم جدول اولاد و انماش بفرقه صحیح از او این ملحقه بر این جدولی که فرض شد باشد
 و تقسیم آن ملحقه فعلی در سهوی شده و اگر فرض شخصی فوت شود و بکند و هفت پسر و چهار دختر
 با احد از زوج تقسیم ترک دی از جدول شش پسر و شش دختر است و شش پسر و یک دختر و یک پسر و یک دختر
 از دختر و چهار پسر و زنی از جدول شش پسر و پنج دختر تقسیم ترک دی است و شش پسر و یک دختر و یک پسر و یک دختر
 از شش پسر و دو دختر باشد با احد از زوج تقسیم ترک دی از جدول شش پسر و شش دختر شود و این
 طریق است تقسیم اولاد و انماش از جمله کم باشد و چنین این کینه در جدول فرض یک زن و یک پسر و یک دختر
 است و از جدول شش پسر و دو دختر و یک پسر و یک دختر و یک پسر و یک دختر و یک پسر و یک دختر
 که در جدول اولاد و انماش با یک زن اختلاف ندارد و این عمل باید خوب پس گرفت
 توافق است چه بدقی جدول و در روایات و در فتاوی فریضه ضرب باید بود و اگر تاین است
 تمام عدد در دس را و چنین البته آنچه محل شود و محسب است و بعد از آن تعدد در محسب
 فی العدد اخذ نمایند مثلاً در جدول شش پسر و پنج دختر یک زن تقسیم ترک ایان از یکسوم
 شش هم شده و نصیب زن هفده سهم است اگر میت را از زن شش پسر و یک دختر و یک پسر و یک دختر
 در دس روایات تاین است ضرب کردیم عدد از یکسوم و چهل شش چهارده است سهم
 حاصل نصیب زنان پنج و یک سهم است و برین قیاس باید بود اگر چه زنان بسیار باشند
 و در جدول اولاد و انماش از زوج تا صد و پنجاه است و باینکه تعدد تا ملحقه خارج توان بود

بحث ششم در ذکر میراث اولاد اولاد خیر متوفی را اولاد و بنا شد اولاد اولاد تمام

اولاد اولاد و ترسیم ترکه متوفی با پدر و در صورتیکه اولاد اولاد و جده و جده باشد
حلاف درین سلسله بر این باب است رحم الله که خیر نماید و قتی اولاد اولاد میراث می برند
که پدر مادر که حلاله و جده ایشان اند بنا شد که پدر مادر است با پدر مادر این اولاد
در مرتبه اول اند اگر چه پدر مادر اولاد و بطرف شده اند اما ایشان به وجه اول در مرتبه اول ترکه
میت از ایشان است برین طریق که مادرش ترکه را می برد و عمه از پدر است و این قول نزد
اکثر فقهاء رضوان الله علیهم سترگست و معنی این است که اولاد اولاد و جده پدر مادر خوانده
برین سلسله که پدر مادر که حلاله و جده اند مدسان ترکه را انداخته می کنند و اولاد اولاد است بطریق
که تره در باب پدر با اولاد و اگر در شد و اولاد و فرزند با یکدیگر می کنند اولاد اولاد و اولاد و اولاد
لا غیر خواه ذکر باشد و خواه نباشد که اولاد اولاد با جده و اولاد میراث می برند چون احدی
از اولاد صلب نباشد میراث از اولاد اولاد است و منع میانند اولاد اولاد و انسانی را که پدر مادر
ایشان منع میگرداند اجزاء و واحده و غیر هم و میراث می برند با اولاد اولاد و برنج و زوجه است
نصیب از وی خورا و منع میانند اولاد اولاد و اولاد و میراث می برد و اولاد اولاد اولاد

بحث هفتم در بیان قسمت میان ایشان حلاف است برین اکثر ضلای اما سیه را آنچه

مشهور است آنست که هر یک ازین اولاد نصیب آن شخص را می برد که نزدیک بوی است چنانکه
پدر و دختر و دختر پسرش ترکه را می برد و عمه از دختر پسر است و اگر چه پسر متوفی را بر می خرد
لا غیر نصف ترکه از پسر و دختر است و ضا نصف دیگر را خوانده مادر وی می برد و اگر چه

با پسر و دختر پدر مادر است پسر و دخترش را در صورتیکه در خانه نصیب که آن نصف ترکه باشد
فرضا پدر مادر مدسان ترکه را می برند و عمه را و انسانی می شود با پدر و مادر و پسر و دختر و همچنین
نصیب پدر و دختر و جده که دختر پسر باشد و اگر چه از متوفی و دختر پسر تمام ترکه از دختر
پسر است و اگر چه پسر متوفی را از دختر پسر و پدر مادر هر یک از پدر مادر مدسان ترکه را انداخته می کنند و عمه
از دختر پسر است و اگر چه پسر و اولاد و دختر و اولاد و پسر و دختر می برند و قسمت میانند
در میان خود لکن در ضعف الاشی و اولاد و ترکه یک حصه می برند و ایشان نیز در میان خود پسر را دو
و دختر را یک حصه قسمت می نمایند و بعضی از علمای می نمایند که اولاد و دختر مساوی اند و ذکر موقوف
در قسمت برهم و آن قول نزد بعضی ضعیف است **و اگر فوت شود** شخصی و یکبار اولاد و
یکبار دختر یکس که باشد نصف ترکه را می برند و پدر مادر مدسان ترکه را و عمه و دیگر میانه پدر
مادر و اولاد و دختر و انسانی می شود **و اگر فوت شود** شخصی از سر اولاد و دو دختر یا پسر و پدر مادر
اولاد و دو دختر نشان ترکه را انداخته میانند و پدر مادر مدسان و جده و لکن انداخته اولاد هر دو
نصیب و در جده که ضعف الاشی میانند و قسمت میانند بنا بر قولی **بحث هشتم**

مختصین شود و لکن اگر اولاد است را بطریق بخود از ترکه پدر ثیاب جسد پدر و خاتم
و شیر و نصف بجه شرط **اول** آنکه و لکن اگر نصیب نباشد **دوم** آنکه فاسد لا اعتقاد نباشد و بنا
اعتقاد فاسدستی چون داخل است چه اگر ولدستی بود و نمیدهند **سیم** آنکه میت ملکی
این چهار چیز ترکه و دیگر باشد باشد چه اگر سوای این مذکور است و دیگر ترکه باشد باشد مخصوص
اگر اولاد نیست و تمام و ارثان بطریق میراث ترکه کند و در صورتیکه سوای این مذکور است که

ست است پس اصل مال را بجهت وجهه وادون نهاده و اگر بجهت با بون و اجده و تفرقا
شهری یا غیر از این صورت مادر است است طبعه وادون بجهت وجهه وادون اصل مال را و ساقط است
طبعه و اجده و از طرف پدر چنانکه درین صورت اصل فریضه شش است نصف آن از شوهر است
و ثلث آن از مادر و بعد از آن فریضه شش و ثلث هر یک است از پدر است زیاد و اندک در
اختصاصه **بحث یازدهم** این طبعه میان جده و جد و مساوی است خواه از طرف مادر باشند
و خواه از طرف پدر **بحث دوازدهم** طبعه نسبت جده و جد از جانب پدر اگر آنکه
پدر زنده باشد و همچنین جده و جد مادر اگر آنکه مادر زنده باشد پس هرگاه پدر زنده باشد
میراث از او و از ایشان است و برایشان لازم نیست که طبعه دهند **فصل ششم**
در ذکر میراث باخوه و اجده و دوزین و وارثه بحث است بحث اول اگر برادر از جانب
پدر و مادریست تمام مال از وی است و اگر دو برادر باشد یا بیشتر همه مساوی اند در قسمت و جده و
رؤس ایشان اصل مال است اگر پنج است پنج حصه میشود و اگر شش است شش حصه و غیره طبق
و اگر خواهر از جانب پدر و مادریست نصف مال را فریضه می برد نصف دیگر را زاده و اگر از
پیشتر است ثلث مال از ایشان است و فریضه ثلث دیگر را زاده و اگر از جانب مادر است و از
خواهر از جانب پدر و اصل فریضه ایشان است ثلث فریضه و جده و دوزین نصف ایشان
و جده و رؤس ایشان متاعل است که اگر دویم بگویند که جده و رؤس است و ضرب کردیم آنرا بر اصل
فریضه که سه است و وارثه حاصل شد بنویسب **فصل هفتم** چهار خواهر ثلثان فریضه و زاده و باقیه یک
تقسیم نمودن برین نوع فایده اش بر مال پدر است چنانکه هر باب میراث اولاد ذکر کردیم

نابینا

اما بطریق اختصار از چهار قسم صحیح است و اگر جمع شوند برادر و خواهر از جانب پدر مادر برادر
و جده و خواهر یک حصه و اگر تنوفا برادر و خواهر از جانب پدر مادر باشد برادر و خواهر
از جانب پدر تقسیم تمام ایشان است و نسبت بدان نوع است که ذکر کرده شد و اگر جمع شوند
برادر و خواهر از جانب پدر مادر یا پدر برادر و جده است و خواهر یک حصه و میراث بی برادر
و خواهر از جانب پدر مادر که برادر و خواهر از جانب پدر مادر و جده است چنانکه ایشان در دو باب
و خواهر و برادر از جانب پدر یک سبب و در باب اولی است اگر یک سبب **بحث دهم**
اگر نسبت برادر از جانب پدر و مادریست اصل مال از وی است و فریضه و ثلث دیگر زاده و از این پس
بحث در خواهر از جانب پدر باشد و اگر جمع شوند دو برادر یا بیشتر یا دو خواهر و بیشتر یا برادر و خواهر
ثلث مال از ایشان است و فریضه ثلث دیگر زاده و مساوی اند در قسمت ذکر در ثلث شش
هرگاه بجهت تنوفا پنج برادر و خواهر از جانب پدر اصل فریضه ایشان است ثلث آن اگر یک
پنج سکه ضرب کردیم پنج را بر سه باقیه حاصل شد و همچنین است تقسیم سایر ایشان و مطلقا احتیاج
بجد و دل نیست **بحث سیم** اگر جمع شوند برادران و خواهران متفرق جمعی از جانب پدر مادر
جمعی از جانب مادر جمعی از جانب پدر اگر از جانب مادر است اگر یک سبب است که دو میرود
خواه مذکر باشد و خواه مؤنث و باقی از متفرق با بون است خواه مذکر باشد و خواه مؤنث و جمیع
مذکر و مؤنث باشند مذکر و جده و ثلث یک حصه آن حصه در قسمت بنویسد و اگر متفرق بون
مؤنث است یک سبب نصف فریضه از وی است و زاده و از سهم متفرق برادر و زاده
و اگر مؤنث متفرق با بون و دوازده یا بیشتر ثلث ترک از ایشان است باقیه خواه مذکر باشد

فنان که از این متن در این کتاب
و اگر از این متن در این کتاب

مضیبه خواندن از جانب درشت تر است و فیه خواندن از جانب پیرشان و از شش
 صحیح است **مضیبه** و اگر از **مضیبه** و اگر از **مضیبه** و اگر از **مضیبه** و اگر از **مضیبه**
 یک کلاه از جانب درو یک کلاه از جانب درو یک کلاه از جانب درو یک کلاه از جانب درو
 پیر درین صورت فیه خواندن از جانب پیر و قول است بعضی می نمایند که آن زیاده ای بعد از تقسیم از کلاه
 پیر است بواسطه آنکه نفس برایشان لازم می آید بر مثل شدن زوج یا زوج یا ایشان و بسته شده اند
 بن حدیث حضرت امام محمد باقر علیه السلام روی عن ابی جعفر علیه السلام فی این باب است که
 مع ابراخت لأم ان لا یخت لأم السدس والباقی لا یخت لأم
 و بعضی برین حدیث عمل ننموده چرا که در طریق این حدیث علی بن فضال است و این حدیث بر
 سیدان بواسطه آنکه علی بن فضال نقلی است و غیر نمایند که آن زیاده ای را بر خواهر از جانب در خواهر
 از جانب پیر روی باید بخود بدهد هر یک **بخت پنجم** اگر چه تنهاست تمام آن از کلاه
 خواهر متواریب باب باشد و خواهر متواریب با هم و جده نیز این حکم دارد و خواهر مادر باشد و خواهر از جانب
 پیر و اگر نسب شود جده از جانب پیر مال را لکه از نصف الاشی میانه خود تقسیم نماید
 و اگر جمع شوند جده از جانب پیر با نسبه و اگر را میانه خود تقسیم نماید و اگر متواریب ایشان
 مساوی است و اگر جمع شوند چهار جده و دو جده از طرف مادر و دو از طرف پیر و نصف جده
 از طرف پیر ایشان است و ایشان نشان را لکه از نصف الاشی میانه خود تقسیم نمایند و نصف جده
 از جانب مادر و نشان پیر و ایشان با نسبه میانه خود تقسیم میکنند و اگر متواریب از جانب پیر
 از جده و متواریب از جانب پیر یکی نشان از متواریب بکتاب پیر است و نشان از متواریب مادر

خواهر مذکر و خواهر مؤنث باشند و بعضی می نمایند که متواریب از جانب مادر و متواریب خواهر مذکر
 و خواهر مؤنث سدن می بود و متواریب از جانب پیر است اما مشهور قول اول است
 و بدان عمل ننموده و اگر فرضاً جده از طرف پیر یکی باشد میت را و از طرف مادر بسیار باشند
 از جده پیر است و نشان از جده مادر چه مقدار که باشند و اگر از جانب پیر بسیار باشند
 و از جانب پیر یکی نشان از جانب پیر است و نشان از جده مادر **بخت ششم** اگر چه
 با اجداد اجداد و بعضی از جده و بعضی از جده و بعضی از جده و بعضی از جده و بعضی از جده
 و متواریب جده از جانب پیر است لکه از نصف الاشی و نفس برایشان لازم می آید و اگر
 مؤنث شوخی و کلاه و جده و جده از جانب پیر و جده و جده از جانب پیر و جده و جده از جانب پیر
 و جده و جده از جانب پیر و جده و جده از جانب پیر و جده و جده از جانب پیر و جده و جده از جانب پیر
 که آن سه و چهار باشد با نام جده و لکه پنج جده و جده از جانب پیر و جده و جده از جانب پیر
 یکدیگر و از جانب پیر و جده و جده از جانب پیر و جده و جده از جانب پیر و جده و جده از جانب پیر
 زن **بخت هفتم** اجداد و نشان **بخت هشتم** اجداد و نشان **بخت نهم** اجداد و نشان
 از جانب مادر و جده و جده از جانب پیر و جده و جده از جانب پیر و جده و جده از جانب پیر
 نصف و فیه را که است بشوهر دادیم و نشان از کلاه است با جده از طرف مادر با نام
 یک و جده و جده از جانب پیر و جده و جده از جانب پیر و جده و جده از جانب پیر
 جده و جده از جانب پیر و جده و جده از جانب پیر و جده و جده از جانب پیر
 از جانب پیر و جده و جده از جانب پیر و جده و جده از جانب پیر و جده و جده از جانب پیر

از جانب مادر که شش چهار از جانب پدر و چهار از جانب شش اصل فرضیه
از چهار جد از طرفین است و ایشان با یکدیگر با تسویه تقسیم نمایند و شش از فرضیه از طرف
چهار جد بریت است و ایشان بیاضه خود که نصف شش تقسیم کنند و یک شش دیگر
از شش از جد و جد از جانب شش در بریت است و ایشان اثلا با یکدیگر تقسیم نمایند
در صورت اصل فرضیه ایشان شش است آن که گیت وادیم با جد از جانب شش بریت
چون شش ایشان چهار است ایشان را با تقسیم یک و یک و ضرب نیم چهار او را بر اصل فرضیه که
شش است و حاصل شش این خواهد که چهار است وادیم یک چهار جد از جانب شش را با تقسیم
نصف کرده با شش و دیگر هر شش از فرضیه دیگر در شش شش است که شش است که
ضرب نیم سه را در هر شش می و شش حاصل شش می و شش را که در شش وادیم با جد او از
طرف بریت از با تقسیم شش که یک است سه شش و شش می و شش که یک چهار
باشد بجهت اجداد از جانب بریت شش که شش است وادیم یک و جد از جانب
مادر بریت برایشان اثلا تقسیم نمیشد چنانکه در فوق گذشت فرض کنیم
سه را در می و شش یکصد و شش حاصل شش شصت و نیم هر یک
فرض می کنیم بین طریق اجداد طرفین برابر
در شش شش و شش و شش
از طرف هر یک
در شش

نکته است که در تقسیم شش خود و هر چه جدا داشته باشد و ازین به اول استخراج می شود ۵



و اگر اصل شود از جد و جدین با شش اجداد هر یک از اجداد و جدین نصیب می شود از هر یک از اجداد
یک شش و شش اصل فرضیه از اجداد طرفین و شش دیگر جد و جدین از اجداد
از جانب پدر بریت است بدان طریق که ذکر کرده شد مثلاً اگر فوت شود و جد او جدا
جد از جانب پدر و چهار جد از جانب مادر و شش می و شش می که نصف شش داشته باشد شش

زنی ۲

منت بخانه و نفس برایشان لازم می آید مثلاً اگر فوت شود زنی و بکند او شوهری و بجه
 و جده از جانب پدر و برادر و خواهر از جانب پدر و مثل این تر از جانب پدر نصیب شوهر نصیب است
 و نصیب اخوه و اجداد از جانب پدر و مثل این تر از جانب پدر نصیب شوهر نصیب است
 و در امور سرش حاصل شد نصف اگر که است و ایدم بشوهر نشد اگر که دوست دادیم با جده
 و اجداد از طرف در دست از باقی سائر این تقسیم شد ضرب نیم نصیب چهارده شش
 توافق نصف و ایدم حاصل شد بعد از اخراج نصف و شش کوشش و چهار باشد باقی ماند دو عدد
 که در نصف الاشی سائر اجداد و اخوات از جانب پدر قسمت شد ضرب نیم مجموع سر و ایدم
 سی و شش حاصل شد بریزیم **نصیب** **نصیب** **نصیب** اجداد و اخوه و ایدم شش باقی ماند یک
 شش هم دیگر برای جده و جده از جانب پدر و برادر و خواهر از جانب پدر چهار عدد که در نصف الاشی
 سائر تقسیم کنند **نصیب** **نصیب** **نصیب** برادر و خواهر و اگر دانی شود میان معروضه زوج
 از هفتاد و دو سهم صحیح است چرا که نصیب زن ربع است و نصیب اجداد و اخوات از جانب
 شش و سائر محتاج تباین است ضرب کنیم اجداد و ایدم دیگری دو ایدم حاصل شد ربع از که باشد
 و ایدم زن و شش و هفده که چهار است از اجداد و اخوه از جانب پدر است باقی ماند پنج عدد دیگر
 اجداد و اخوه از جانب پدر چه نیم و شش این شش است و نصیب ایشان پنج سائر عدد و شش
 و نصیب ایشان تباین است ضرب نیم شش را در دو ایدم هفتاد و دو حاصل شد **نصیب** **نصیب** **نصیب** زن ربع
 اجداد و اخوه و ایدم شش و هفده باقی ماند یک عدد برای جده و جده و برادر و خواهر
 در عدد که در نصف الاشی سائر تقسیم کنیم بریزیم **نصیب** **نصیب** **نصیب** برادر و خواهر

بحث هشتم اجداد و غیره از اخوه اند هرگاه با ایشان شش شوند و بجه باشد و نصیب مثل یکدیگر
 نصیب مختلف باشد بجز از اخوه نیستند **نصیب** **نصیب** هرگاه فوت شود شخصی و بکند او جده از جانب پدر و برادر
 از جانب پدر و برادر و ایدم جده از جانب پدر شش ترک را می برد و باقی از برادر جده مادر است یا چه
و همچنین اگر فوت شود شخصی و بکند او جده از طرف مادر و برادر از جانب پدر و مادر شش ترک
 مادر از جده است و تمام از برادر است **و همچنین** اگر فوت شود میت یا برادر از جانب پدر یا خواهر از
 مادر و جده از جانب پدر نصیب برادر یا خواهر از جانب پدر مساوی است و باقی از اجداد تباین است
 و در این چند صورت نصیب مختلف است **و اگر** فوت شود شخصی و بکند او و یک جده از طرف مادر
 و یک جده از طرف پدر یا دو جده از طرف پدر و اخوه از طرف مادر یا پدر نصیب جده از طرف مادر
 شش است و شش از اجداد تباین است یا هر دو جده از جانب پدر است یا اخوه از جانب
 مادر یا جده از اخوه از جانب پدر یا در پس در صورت جده شش برادر است و در محتاج جده شش
 خواهر **و همچنین** اگر فوت شود میتی را دو جده از جانب پدر و یک اخوه با اخوات از طرف مادر
 و یک جده از طرف پدر نصیب اجداد و یک اخوه با اخوات از طرف مادر شش ترک است
 و سائر ایشان با سائر تقسیم شد و باقی از یک جده از طرف پدر است **و اگر** گذارد و سائر
 دو جده از جانب پدر یا یک جده و یک خواهر از طرف پدر یا در پس در صورت دو جده از طرف
 مادر یا یک جده شش ترک را می برد و تمام از خواهر برادر است **و اگر** فوت شود این خواهر
 از جانب پدر یا جده در دادن تمام آن تمامه و اشکال است نزد بعضی چرا که نصف ترک از دوش است
 و رضا و می که با اخوه و اخوات از جانب پدر جمع میشد و تمامه را ایشان با یکدیگر حصه می نمودند

بنا بر قوی که ذکر کرده شد و بعضی گویند که آن شخص خواهر از جانب پدر است تا غیر بجز بگوید
 بعد هم هر یک حقیقی یک و در صورت انکشاف است خواهد بود بعضی گویند که در بعضی گفته
 میان ایشان **بحث** هرگاه بخواهند است راجع اقرب قایم تمام می است بعد
 در سمت نمودن با خود و اخوات و حکم ایشان نیز حکم جدا قرب است پس جدا از جانب پدر
 پدر است یا از جانب مادر پدر مثل برادران از جانب پدر مادر است که مستحق و جد پدر را از
 جانب پدر یا از جانب مادر پدر مثل خواهر از جانب پدر مادر است یا پدر با جد هم خواهر یا برادر پدر
و همچنین است بحث در جد مادر است و جد مادر از جانب پدر مادر است یا برادر که ایشان
 نیز در استحقاق مثل اخوة و اخوات از جانب مادر اند پس اگر فاضل آید بعد تقسیم بعدی اشکال
 چنان است که اگر آخر بحث تمام ذکر کرده شد **بحث** اولاد اخوة و اخوات قایم تمام می است
 خوانده هرگاه پدر ایشان نباشند و یک نفر هر یک از ایشان نصیب آن شخص را که بر وزن یک است
پس اگر بگذار شخصی برادر از جانب پدر مادر تمام مال از هر یک از اینهاست چنانچه باشند
اگر جمع شوند پس برادر از جانب پدر مادر که را لفظ کصفت لاشی میانه خوانند و میانه **و اگر**
 این اولاد از دو برادر باشند چنانکه از یک برادر دختر باشد و از یک برادر پسر باشد و برادر
 باشد یا دختر مال را دو نصف میکنند نصف از اولاد یک برادر است و نصف دیگر از اولاد یک برادر
و اگر درین صورت یک برادر از جانب پدر است اولاد وی از نصیب ساقط است و مال از اولاد
 برادر پدر مادر است **و اگر** بگذار دو برادر از جانب پدر مادر نصف مال از وی است و نصف
 و نصف دیگر را **و همچنین است** اگر چه بسیار باشند اولاد این خواهر برادر را که ذکر کرده شد

نصف مال از وی می باشد و اگر مادر را و اگر نوشتند اند با بر طریق می باشد و اگر مذکور شد
 نصف مال از فرض از ایشان است و تمام را و با یکدیگر لفظ کصفت لاشی قسمت می نمایند
و اگر بگذار دو برادر از جانب پدر مادر مثل مال نصیب ایشان است و فرضا
 و تمام را و بعد از آن اولاد هر خواهری نصف مال را اخذ میکنند و میانه خود لفظ کصفت لاشی
 تمام می نمایند **مثلا** هرگاه فوت شود شخص و یک برادر و یک دختر از اولاد یک خواهر پدر
 اصل فرضه ایشان سه شش باشد که دو شش فرضه از ایشان است اولاد هر خواهر
 آن شش را اخذ می نمایند باقی را از اصل فرضه یکدیگر که با یکدیگر میانه ایشان قسمت می شود
 فرضه یک نفر در نصف یک نفر ضرب کردیم و در او سه شش حاصل شد نصف آن فرضه
 و در آن نصیب اولاد یک خواهر است و نصف دیگر آن فرضه را و اولاد خواهر دیگر است
 آن نصف که سه شش میانه اولاد آن خواهر که دو برادر و یک دختر باشد قسمت می شود چنانکه
 ایشان پنج شش است نصیب ایشان سه میانه نصیب ایشان و عدد در دوش ایشان بنامین است
 ضرب نویم پنج را در شش می حاصل شد با آنکه اولاد پنج را در سه ضرب می نمود و در اصل
 آن که باقی است سه شش و دختر یک چهارم **نصف** اولاد خواهر یک برادر و دختر یک برادر
 و برین قیاس باقیخواهران بسیار باشند و از هر یک چند اولاد باشد حاصل می شود
و اگر فوت شود شخص و یک برادر و چند اخوة و اخوات از جانب پدر مادر و هر یک از اولاد
 اخوة و اخوات نصیب آن شخص را که بر وزن یک است و میانه خود لفظ کصفت لاشی قسمت می نمایند
و اگر بگذار دوشیت اولاد برادر یا اولاد خواهر از جانب پدر پس اولاد دیگر را و اولاد خواهر برادر

و اگر بگذار از اولاد یک خواهر

می برند و فضا و تنه دیگر را در آن و در آن دو نوشته مساوی اند و قسمت **اگر** همیشه متوفی را
 اولاد اولاد و خواهر و برادر از جانب مادر و در شش سال ای برادر ایشان فضا و تنه دیگر را در آن
 و بعد از آن دو حصه مساوی نصف از اولاد و خواهر است و نصف از اولاد و برادر خواهر اولاد
 یکی باشد یا بیشتر یا بسوییه یا نه و قسمت مساوی که در نوشته ایشان در قسمتی است **اگر** پنج
 اولاد و خواهر متفرق ماقط است اولاد و خواهر از جانب پدر و شش ترک از اولاد و خواهر از جانب
 مادر است و اولاد و برادر و خواهر نصیب پدر و خواهر را اندکی کند خواه یکی باشند و خواه بسیار
 و میان نه خواهر یا بسوییه نصیب کند و آن اولاد و خواهر از جانب پدر مادر است **اگر** همیشه متوفی را اولاد
 برادر از جانب پدر مادر و اولاد و برادر از جانب مادر نصیب اولاد و برادر از جانب مادر شش است
 و در میان نه خواهر یا بسوییه قسمت میکند و در آن اولاد و برادر از جانب پدر مادر است و ایشان لکن
 نصف الاشی در میان نه خواهر نصیب **اگر** که اولاد متوفی اولاد و خواهر از جانب پدر و خواهر
 از جانب مادر شش ترک است یا بسوییه یا نصف اولاد و خواهر از جانب پدر نصف ترک و در میان نه خواهر
 نصف الاشی نصیب کند و در آن متوفی یا بسوییه اولاد و خواهر از جانب پدر و خواهر شش ترک
 و اگر آن خوف کوشد **اگر** در شش خواهر و پنج برادر یا این کلمات از خواهر یک از پنج مادر
 نصیب ای خواهر و شش ترک از اولاد و خواهر است از جانب مادر اگر شش از یکی باشند و شش
 نیکانندی است که یکی باشد و پنج از اولاد و خواهر از جانب پدر مادر است و هر یک از آن نصیب
 آن شخص را که برادر و یک است و میان نه خواهر لکن نصف الاشی قسمت میکند و نصیب برادران لازم می آید
 چنانکه برادران ایشان لازم می آید و اگر اولاد از جانب پدر مادر نباشد اولاد از جانب پدر یا برادر تمام

ایشان است چنانکه اگر ده شکر در دو خون زیاد و بسوی ایشان هرگاه پنج باشند از آن کرد
 خواهر **بخت یا زهر** اجداد و خواهر و خواهر نصیب اجداد **اگر** که اولاد و خواهر و خواهر
 و اولاد و اولاد و برادر مال تمام از اولاد و برادر است خاسته خوان از جانب پدر باشد و خواهر از جانب
 و خواهر از جانب پدر مادر و خوان این اولاد و اولاد و برادر از جانب پدر باشد یا مادر یا پدر و مادر **مهر**
 در جانب متاخر چه مقدار که برادر اولاد و اقرب هر یک نصیب می کند و نصیب کند اولاد و خواهر
 و اجوات هر یک اگر خواهر و اجوات نصیب کند و از تمام و احوال و اولاد ایشان به آنکه میراث بر
 با اولاد و زوج و برادر و خواهر است لایحه چه مقدار که با این رفته و میراث بر برادر اجداد تمام
 لایحه و دیگر هر یک نصیب آن شخص را که برادر و یک است **اگر** متوفی را اولاد و برادر از جانب پدر
 مادر و اولاد و خواهر از جانب پدر مادر باشد و شش این اولاد و خواهر از جانب پدر و اولاد و برادر از جانب
 مادر باشد و جده از جانب پدر و جده از جانب پدر پس این میراث بر جده و جده از جانب
 مادر و کمال مادر و شش ترک نصیب ایشان است که یک ربع آن شش از جده است و ربع دیگر از جده است
 و ربع دیگر آن از اولاد و خواهر است یا نصف و ربع دیگر آن از اولاد و برادر است یا نصف و شش آن
 و اگر ترک را و شش آن نصیب همه از جانب پدر است یا نصف اولاد و برادر از جانب پدر یا نصف
 یا نه خواهر نصیب یا نصف از جده است و اگر اولاد و برادر پدر را لکن نصف الاشی نصیب
 اولاد و تقسیم شش ترک نصیب این از جده از جانب پدر است و نصف دیگر از اولاد و خواهر
 از جانب پدر مادر و ایشان در میان نه خواهر لکن نصف الاشی تقسیم **مثلا** هرگاه و شش شخصی
 و کمال و یک پدر که برادر اولاد و برادر پدر و یک پدر که برادر از جانب پدر و یک پدر

و اگر آن خوف کوشد
 و اگر آن خوف کوشد

محله از جانب دیگر قطر از جانب خواهد بود از جهت از جانب در اصل فرض ایشان است نشان
 از جهت وجه و کلا اولا در است اربابا بر ایشان تقسیم که در ضرب نجوم چهار بار باشد و آنچه
 حاصل شد نشان از جهت است و ایدیم بعد وجه و اولا و برابر اول و خواهد از جانب دیگر که در
 اخذ نموده اند و یا از ایشان تقسیم شود چون که در ضرب نجوم دوم و ایدیم بعد وجه و ایدیم
 نشان از جهت است و ایدیم بعد وجه و اولا و کلا در چهار بار باشد و آنچه حاصل شد نشان از جهت
 ضرب کنیم پس چهار در هر بخش که در است و در هر بخش ضرب کنیم و اولا و کلا در
 نشان است که در چهار باشد بر ایشان تقسیم کنیم و در هر بخش ضرب کنیم و اولا و کلا در
 نصف این می رود و از جهت دیگر که در اول و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم
 بطریق دیگر که در اول و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم
 از جهت دیگر که در اول و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم
 تقسیم شود ضرب کنیم و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم
 این عدد را که در اول و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم
 بر وجه ضرب کنیم و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم
 ما در است و باقی عدد است و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم
 از جانب این است و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم
 قسمت کنیم و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم
 است از جهت دیگر که در اول و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم

لک از نصف انسانی تقسیم نمایند بر وجه ضرب کنیم و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم
 که در اول و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم
 و نصف دیگر که در اول و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم
 ذکر **نصف** و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم
 یا از جهت دیگر که در اول و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم
 می بریزد و باید که در اول و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم
 از جانب دیگر که در اول و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم
 و نصف بر ایشان تقسیم کنیم و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم
 سید بجهت تقسیم نشان از جهت دیگر که در اول و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم
 نوشتم تا عدد است و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم
 ترک رومی بنده و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم
 بحث است **بجای اول** و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم
 عدد اگر سن است تمام الی می بریزد و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم
 عم و عم و عم و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم
 و در باشند ذکر و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم
 و این تمام الی می بریزد و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم
 نسبت به ضرب با در سن است که در اول و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم بعد وجه و ایدیم

برای خود عقد خود و خاله را پسری بخواند زن دیگر و زینب را زنی دیگر و زینب را زنی دیگر
 شد از ایشان پسری شد اسم وی جعفر کند و از زینب و خاله پسری بهم رسد اسم وی محمد بن محمد
 عم جعفر است از جانب پسر و خاله جعفر است از جانب مادر و اگر از زینب و خاله و زنی دیگر و زنی دیگر
 فاطمه نام این فاطمه عمه جعفر است از جانب پسر و خاله جعفر است از جانب مادر پس اگر فوت شود
 جعفر و بکند از زینب و خاله جعفر است از جانب پسر و خاله جعفر است از جانب مادر و زینب و خاله جعفر است
 بواسطه عم جعفر و اگر بکند از زینب و خاله جعفر است از جانب پسر و خاله جعفر است از جانب مادر و زینب و خاله جعفر است
 و اگر از فاطمه است بواسطه عمه جعفر و زینب و خاله جعفر است از جانب پسر و خاله جعفر است از جانب مادر و زینب و خاله جعفر است
 محمد و فاطمه را لاغیر گویند که فوت شود شخصی از پسر عمه جعفر است از جانب پسر و خاله جعفر است از جانب مادر و زینب و خاله جعفر است
 در صورت تقسیم تر که وی از جعفر سهم شود محمد و خاله جعفر است از جانب پسر و خاله جعفر است از جانب مادر و زینب و خاله جعفر است
 فاطمه خاله زنی فاطمه عمه جعفر است از جانب پسر و خاله جعفر است از جانب مادر و زینب و خاله جعفر است
 اثبات است بشود دیگر اگر با نسبه محمد و فاطمه تر که تقسیم می شود و وجه هر یک نزد شاق
 ظاهر است و اگر مانع باشد احدی سبب دیگر را میراث می شود و شخص یک سبب دیگر یک
 شخص هم برادری است باشد و هم برعم در صورت میراث می خواندند برادر چون نه از جهت
 برعم چون و کاه باشد که یک شخص سبب دیگر را میراث می شود و شخص یک سبب دیگر یک
 در رساله محمد ذکر کرده است و از انشال هر دو غیر استخوانی سبب دیگر را میراث می شود و شخص یک سبب دیگر یک
 تا قبل جعفر این رساله محمد بواسطه آن ذکر نموده اند اسم **فصل در میراث**
بودن سبب دیگر سبب بر دو قسم است زوجیت است و اولاد از زوجیت درین

و در دو بحث نقل میشود **بحث اول** در وجه میراث می شود و ما و ما و ما که در جالب زوج است که یکی
 و خاله محمد باشد همچنین زوج نیز از وجه میراث می شود چنانکه در جالب نکاح وی باشد و خاله
 میراث احدی بر خاله که در عقد نفی **بحث دوم** اگر طلاق دهد شوهر زن را طلاق چنانچه بعد از
 طلاق زن یا شوهر در عقد و جعیه فوت شود که زوجیت باقیست و اگر یکی از میراث می شود
 و اگر طلاق دهد شوهر زن را با این شرط طلاق باشد و جعیه غیر مدخول یا اگر قطع و مبرات مانع شود
 میانه زن و شوهر زن در عقد و رجوع در بدل خود می خواند زن فوت شود میانه ایشان توار
 نیست درین چند صورت و مثل این خواهد فوت هر یک از ایشان در عقد و مانع شود از جعیه
 شرط است و خواهد بعد از عقد و این حکم نسبت به صحیح است و اگر فضا شوهر در نفی باشد زن
 طلاق جعیه بر توارش میانه زن و شوهر طرف نمیشود در عقد و اگر عقد منقضی شود در صورت
 زن از شوهر میراث می خواند و این عقد و مال از جعیه طلاق شرط اگر زن شوهر دیگر کرده باشد این
 شوهر از جعیه مانده باشد در مدت مال خواهد این زن را در مدت تحت عقد نموده باشد خواهد که
 مرض اوین که در مرض عقد نموده باشد می باید که دخل دهد و اگر شوهر در نفی زن را طلاق بدهد
 میراث نمی بخشد شوهر در نفی از زن اگر در عقد فوت شود بعد از عقد و اما میراث می برد زن
 از شوهر در نفی تا یک سال به شرط اول اگر این زن شوهر دیگر کرده باشد و اگر شوهر از جعیه
 بر نشد فوت شد **بحث ششم** نصیب شوهر در جعیه است با وجود دلخواه و دلند که باشد خواهد بود
 و زیاده از ربع بدو در نشود مثلاً اگر جعیه باشد متوفیه را شوهری و یک نفر از شوهر است و ثمن
 از دو دختر یا بیشتر باقی نماند شوهر زن و اگر یک نفر متوفی را احدی از این یک نفر یا بیشتر

اگر طلاق دهد شوهر زن را با این شرط طلاق باشد و جعیه غیر مدخول یا اگر قطع و مبرات مانع شود
 میانه زن و شوهر زن در عقد و رجوع در بدل خود می خواند زن فوت شود میانه ایشان توار
 نیست درین چند صورت و مثل این خواهد فوت هر یک از ایشان در عقد و مانع شود از جعیه
 شرط است و خواهد بعد از عقد و این حکم نسبت به صحیح است و اگر فضا شوهر در نفی باشد زن
 طلاق جعیه بر توارش میانه زن و شوهر طرف نمیشود در عقد و اگر عقد منقضی شود در صورت
 زن از شوهر میراث می خواند و این عقد و مال از جعیه طلاق شرط اگر زن شوهر دیگر کرده باشد این
 شوهر از جعیه مانده باشد در مدت مال خواهد این زن را در مدت تحت عقد نموده باشد خواهد که
 مرض اوین که در مرض عقد نموده باشد می باید که دخل دهد و اگر شوهر در نفی زن را طلاق بدهد
 میراث نمی بخشد شوهر در نفی از زن اگر در عقد فوت شود بعد از عقد و اما میراث می برد زن
 از شوهر در نفی تا یک سال به شرط اول اگر این زن شوهر دیگر کرده باشد و اگر شوهر از جعیه
 بر نشد فوت شد **بحث ششم** نصیب شوهر در جعیه است با وجود دلخواه و دلند که باشد خواهد بود
 و زیاده از ربع بدو در نشود مثلاً اگر جعیه باشد متوفیه را شوهری و یک نفر از شوهر است و ثمن
 از دو دختر یا بیشتر باقی نماند شوهر زن و اگر یک نفر متوفی را احدی از این یک نفر یا بیشتر

و شوهری بجنب شوهر راجع است از آنکه بجنب احدی از این سه و از دختر نصف و تخته بعد از آن
 رد میشود با احدی از این دو و دختر با جا و اگر بیشتر است ثلث از ایشان است و رضا و سه از این
 ابوبن و ربع از شوهر و تخته رد آنکه سی میشود میان احدی از این دو و دختر از این چنین است بجهت آنکه اگر زن
 نسبت را و ولد باشد که زیاد از پنج شود یعنی برود **بجهت چهارم** بجنب زن با وجود و زن
 ترک است خواه ولد نه که باشد و خواه مؤثرت همچنان زن ترک است با ولد و بدیهه اگر با این نحو
 و زیاد از ثلث بدو و تخته شود مثلاً هرگاه بجهت متوفی را نه فی و دختری زن ترک بجنب زن است
 و نصف بجنب دختر و تخته رد شود و دختر و اگر بجهت متوفی را احدی از این دو بجنب یک نفر
 زن ترک از زن است و سه از احدی از این دو و سه زن ترک از ابوبن اگر هر دو باشد نصف
 ترک از دختر است و تخته رد میشود با احدی از این دو و اگر از ابوبن است اخلاص و زن
 رد میشود **بجهت پنجم** اگر نسبت را و ولد یا ولد و بدیهه اگر با این نحو با زوج و با زوجه باشد
 بجنب زوج نصف ترک است بجنب زوجه ربع و تخته دیگر از وراثت دیگر است و اگر
 سهامی از زوج و زوجه است را و اگر وراثت شرعی باشد و زیاد از بران شوهر از نصف زن
 از ربع و اگر آن مطلقاً و فصل اول ذکر کرده شد **بجهت ششم** اگر نسبت را زن یکیت یا بیشتر
 و رضایش زن ترک است با وجود ولد ربع ترک است با عدم ولد و ربع زن را با یکدیگر که نیم
 مثلاً اگر بجهت متوفی را چهار زن و ولد بی فرض زوجهات زن است و تخته از ولد است
 اصل فرضیه در صورتی است که بجنب زوجهات از این چنین است که یکصد و چهار با برادر
 نسیم که از ضرب نسیم چهار بار باشد سی و دو حال شد برنج و زوجهات از این چنین است



نصف و اگر بجهت متوفی را چهار زن و احدی از این بجنب چهار زن ربع است و تخته
 از احدی از این است اصل فرضیه از این چهار است ربع آن که یکی است و او هم بجنب از این چهار
 برایشان نسیم نمی شود ضرب نسیم چهار بار و چهار شاقه حاصل شد نسیم یکصد و چهار زن ربع
 احدی از این تخته و این چنین است بجهت هرگاه جمع شوند با یک زن یا بیشتر از او و اگر با
 و مطلقاً زوجهات از نصف خود زیاد یعنی برود **بجهت هفتم** هرگاه بگذارد متوفی شوهری و زن
 جری بجنب شوهر نصف ترک است بجنب دیگر بجنب خاص جریه است اگر مطلق باشد یا
بجهت هشتم اگر بجهت متوفی را زن و نسیم جریه ربع ترک از زن است و نسیم ربع دیگر از زن
 جریه هرگاه مطلق باشد **بجهت نهم** هرگاه طلاق دهد شوهر رضا هر یک از چهار زن را بجهت
 نماید دیگر را و بعد از آن وقت شود و تخته بدین صورت بجنب زن نیم و ربع بجنب
 زوجهات است ربع آنکه می بود با عدم ولد و ربع زن را می بود با وجود ولد و بعد از آن بجنب زن
 غیر شش بجهت چهار زن نسیم که یکی از ایشان بیشتر شد و تخته را با نسیم تقسیم نمایند و این چنین است
 بجهت اگر اشتباه واقع شود و بیشتر از یک زن مثلاً در صورتی که هرگاه فوت شود شخصی
 و کند و ولد پنج زن اقل عددی بخیر اجماع که ثلث باشد و ثلث او ربع داشته باشد پس ربع
 نسیم چهار بار داشت سی و دو حاصل شد چنانکه نه عدد آن در اصل نیم ذکر شده و ثلثی او چهار است
 و ربع آن یکیت را هم زن غیر شش باقی مانده عدد دیگر را با بر چهار زن نسیم یکصد و چهار
 نسیم چهار بار سی و دو یکصد و شصت حاصل شد ثلث آن شصت و ربع شصت
 زن غیر شش است زن غیر شش ربع زن باشد و او عدد چهار زن است و تخته

نصف و اگر بجهت متوفی را چهار زن و احدی از این بجنب چهار زن ربع است و تخته



و اگر نه باشد نشو و راه اولادی و بگذازد احدی و این باز و جاست و مثال سفره هند اقل عددی که در پنج
داشتند باشد و هیچ آنرا درج باشد شایسته است چه که اگر از ضرب چهار در چهار حاصل شود چهار از آن درج پنج
درج که حسیب زن غیر ششده است بقا مذکور شد و چنانچه از با چهار از آن منقسم میکند و ضرب مجموع
چهار در آن ششده شصت چهار حاصل نشد منقسم کردیم و در پنج ضرب زن غیر ششده چنان
چنانکه در این **بحث دوم** هرگاه حلقه و شخصی در بعضی زوجات خود را در بعضی است و نیز در بعضی
چند زن دیگر و دخول کند و بعد از آن فوت شود پنج الی میان زن و جاست مطلقه و غیر مطلقه یا ستود
تقسیم میشود با عدم ولد و ثمن مالی یا بدون و اگر چه بیش از پنج مطلقه یا نه ایشان فرق نیست
بحث دوم اگر چه پنج زن را اولدی از شوهر و خواه مذکر خواه مؤنث شش جمع تر که است
از وی است و اگر زن را اولدی از شوهر نباشد درین احوال مختلف است آنچه ششده است آنچه ششده است
آنست که از فوت و احوال ایشان حضرت زن را از این که نامیده اند و از بقیه از این جمع حری
میدهند و ثمن میکنند آلات را همچو برهنا و نهان شده و اگر حضرت در انبیه حضرت در انبیه
این مذکور است میدهند و بعضی میفرمایند که زن را منع میکنند از خانه ها و کسکه ها و غیره و بعضی
میفرمایند که در بقیه از این قیمت میکنند و حضرت زن را از قیمت آن چه میدهند چنانکه در این مذکور است
و کیفیت تعویج چنان است که چوبی چنانکه در دیوار و بنات بران بنات قیمت تمام حضرت
زن را از قیمت آن چه میدهند و هرگاه در بعضی شود حضرت زن را از این ترک خود میدهند آیا
و اگر چه است بر زن قبول خون مین ترکه میفرماید اگر طلب قیمت آن مین نماید درین و اگر چه است
و هر یک از چهار حال اولاد و اینکه برود و حسبیت قبول خون از دست او در هر یک از این

123

و بتقدیر نیست عین ترک کمنوع متواتر مع قیمت کردن حق زان کلمه شرع است لایزال و مطلقا
فرقی نیست میان آنکه زن و الله داشته باشد از آنکه شخص و الله فوت شده باشد با آنکه در اصل میان آن
و الله بود **نشد** چه **بحث** و **نشد** هرگاه از زوج کند و صغیر و یا بیکدیگر پدر یا پسر یا پاد
از جهانب بداند ایشان میراث برند احدی از دیگری و اگر از زوج نماید ایشان را غیر از پدر و دیگران
صحت عقد برضای ایشان بعد از بلوغ و رشد پس اگر بلوغ شود صغیرین در این باشد چه عقد غیره
و بعد عقد صحیح است و توارث میان ایشان ثابت است بشرط اشراف و الا کفوت شو احد صغیرین
پیش از بلوغ باطل است آن عقد خواه باطل شو آن که پیش از فوت و اجازة پدر و بعد از فوت
باطل شو و اجازة پدر با آنکه باطل نشده فوت شو که مطلقا درین چند صورت فرقی نیست اگر زنا
احد صغیرین باطل شو و بعد از آن اجازة پدر و بعد از آن زنا پدر و بعد از اجازة فوت شو و بعد
آن دیگری باطل شو پس اگر زنی در آن عقد نباشد توارث میان ایشان نیست و عقد باطل است
و الله را ضعیف باشد قسم میدهد و یا اگر زنی بچون این عقد بود بطردن میراث نیست اگر قسم ثابت
یا ناعاید میراث نمی شود و در صورتی که قسم یا ناعاید یا مطلقا است توابع زوجیت غیر از میراث همچو
عده و الله و غیر ذلک بعضی از آنها را درین نظر است **قسم** و **قسم** و **قسم** و این قسم
قسم و الله و قسم است و درین اوازده بحث ذکر خواهد شد **بحث اول** در آنکه و الله و الله و الله
بر دو قسم است واجب است و این واجب بر دو نوع است یا واجب بر اهل شرع است
چنانکه گفتیم که بر او را داد شو عجب شرع از آنکه رب بنی و رضاعی چنانکه در کتاب سبع عن غنما
رضوان الله علیهم هر کس با حق نموده از حق خشمش استجابت را بطریق سبع یا میراث و غیره صاحب

و فوت شود بعد از آن عتیق فوت شود و وصیت مندرج ترک عتیق از پیر است که باید رعایت
 خدیه است و یکم دیگر از پیر دیگر است **بحث نهم** هرگاه فوت شود از او کشته باشد و یکم از
 پیر ولای بنده میان ایشان باقیست پس اگر فوت شود یکی از پیر پسر و یکم از او پسر و
 پسر دیگر هم و یکم از پیر و فوت شود پیر دیگر و یکم از او چهار پسر درین صورت ولایت اولاد و حقیقت
 هر یک از اولاد و نسب پدر خود را فرمایند و حق میماند تا آنکه اولاد پسران بر عدد و در حق نیست
 چه اگر فوت شود از پیر و فوت شود پیر است و اگر فوت شود از آن در حق نیست و اگر فوت شود
بحث دهم از او کشته باشد میراث نمی جو از مولی خود که در ولای اری پس اگر فوت شود از او کشته
 و در پیر است بری نباشد میراث وی از نام عیال است **بحث یازدهم** هرگاه جایز نباشد از او
 مخوان کافری باشد که شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله در خلاف میگوید پس کافر و ولای برده و اگر بعد از
 آزادی عتیق کافر مسلمان شود پیش از اسلام مولی عتیق را وارث شرعی نباشد میراث وی از نام
 عیال است و مولی کافر از وی میراث نمی و اگر فوت شود بعد از اسلام مولی میراث وی از مولی
 و اگر مسلمان شود و عیال فرزند فوت شود و کافر از پیر است از مولی است هرگاه عتیق را وارث
 مسلمان نباشد **بحث دهم** هرگاه یکم از شخصی یا دختر خود بنده را و بعد از آن از او کشته باشد و او خود
 پدر و یکم از یک پسر و این دختر را و بعد از آن بنده فوت شود و وصیت مال بنده یا پسر خود را
 نصف می شود و شیخ میگوید که اگر قایل شویم با کوه و لا جعفر نیز برسد نشان مال بنده درین صورت
 از دختر است و نشانی که از پیر **بحث یازدهم** در جرد و لا یکی شیدن و لا سبوی و غیرین که چنانچه
 که هرگاه بنده یا غلامی متوجه شخصی را وصیت را صاحب کند پس در صورت ولای و وصیت از مولی مسلمان

و اگر فوت شود غلام و بعد از فوت غلام از او کشته در غلام را درین صورت جرد و لا سبوی ملک
 پدر غلام هر که جرد قائم مقام پدر است چنان میراث می جو که اگر غلام زن داشته باشد و پسر هرگاه
 از او کشته باشد و بعد از آن غلام را از او کشته جرد و لا سبوی ملک غلام **بحث دوازدهم**
 اگر کسی خود عتیق و وصیت را و سیاه ایشان همان واقع شود و فوت شود عتیق و بعد از آن و لد عتیق
 فوت شود میراث بری نداشته باشد از وی نسب پس ولای این ولد از مولی با در وی است
 و اگر اعتراف نماید باین ولد عتیق بعد از همان از عتیق میراث از ولد می جو و لد مولی عتیق اگر چه
 نسب ولد در صورت خود و **قصر سیم از اقسام عیال** و لا خاص جرد است چنانکه
 و بنده که ایشان را از او وصیت باشند سبب کشته به یا پیش نباشد ملک ایشان را ایشان را بیاورد
 ملک ایشان خود را بری ساخته باشد از میراث ایشان و یکم باشند یا دو جرد و لا یکی یکم
 یکم با عتیق یکم خاص من حدث یکم شوند و یکم دیگر بگویند بفظ مخصوص که ضمه عنوان است بطل
 عنوانه چنانکه گویند آن یکم بگیری عاقل ملک علی ان تصرف و انصرف و لد عتیق
 و ادفع عنك و تعقل عتیق و اعقل عنك و ترخی وارثك و آن دیگری گویند بطل
 و این حد را ختم از عتیق از زنده شمرند چنانچه ایشان چنین عتیق واقع شود و از دیگر میراث
 می رند بشرط آنکه یکم باشند و میراث بری از وی نسب و لا عتیق نباشد و بنده و این
 وارث از ایشان تجاوز نمیکند با و لا ایشان و سیاه آن دو شخص است و پس جرد فوت شود
 بعد از حد احد میراث وی تمام از آن دیگر است هرگاه از وی منی متوفی را نباشد اگر چه جرد
 بعد باشد و میراث می رند و نفع یا زوجه متوفی یا من جرد به نصیب خود را و نفع از من جرد

قسم چهارم از اقسام خمس و آن کسی است که مسلمان شده باشد کافری در دست
 و بعد از آن آن شخص غنیمت شود و میراث بری مسلمان نه باشد از وی نب و میراث
 میراث آن جدید اسلام از آن شخص است که اسلام بر وی عرضه داشته است **قسم پنجم**
از اقسام خمس و آن شخصی زکوة است که بچنان است که بدهد و در تحت شدت را از مال
 زکوة خرید یا بپوشد یا اگر شخصی زکوة بخوبی باشد بدهد از مال زکوة خرید یا بپوشد
 و در یادداشت از وی نب نباشد میراث وی بعد از اخراج نصیب نفع یا زوجه از حصص
 زکوة است و امام علیه السلام با حکم شش بخشان تقسیم نماید **نکته** از اقسام
 امام علیه السلام است هرگاه متوفی را میراث بری نباشد چنانکه اگر هر یک منفصل از او باشد
 چه در صورت تمام ال متوفی از امام علیه السلام است و اگر بگوید متوفی از زوج یا زوجه و میراث
 بر او امام علیه السلام با زوج و زوجه خلاف است چنانکه در فصل اول ذکر شد و در هر دو که متوفی
 بچس نباشد و قطعا میراث بری نباشد چنانکه اگر امام علیه السلام هر است ال از امام است اگر
 نخواهد چنانکه حضرت امیر المؤمنین و امام الحسین علی بن ابی طالب علیه السلام پیشین ال باقیم
 بر فقرا و بده و منشا از مساکین از وی تریج بر آنکه حضرت این قسم تقسیم نمودن و حسب بود
 و اگر امام علیه السلام حایب شوی یا بخت امام خطا کن یا بختا وقت ظهور امام و اگر ممکن نباشد
 رسانیدن آن مال امام علیه السلام قسمت یا بدو بر فقرا و مساکین و نباید داد و بطلان جاریه را که در
 مذکور ال سلطان جاریه و غنیمت بود چه در صورت غنیمت یا غنیمت و در آن ال سلطان جاریه
 بدو که در حق امام است آن کسی که قول بخیر از آن امام علیه السلام آمده بکنند و چنانکه امام علیه السلام

چنانکه

آنچه مشکین ترک که در از دنیا از فقیران است آنکه بصلح یا بخریدند تمام مجاهدین در آن شرکت
 و بعد از مجاهدین از فقرا و مسلمانان است آنچه مزدی می برند از اهل حرب و صلح بدیشان روا
 آن می باشد و اگر ممکن نیست جمع کردن آن چیز از آن شخص است و بر آن شخص خس لازم است که
 از آن چیز براج و تعد از وی است و اگر فوت شود شخصی از اهل حرب و میراث بر نه باشد بکسر
 وی از امام علیه السلام است آنچه با عاقله امام مخصوص است که آن بگوید بکسر یا بخرید از آن بدهد
فصل لایز در ذکر میراث علی بن ابی طالب و شایسته
 و باب میراث ایشان است و درین فصل پنج مطلب است **مطلب اول** در میراث غرق و مدغم
 درین سه بحث است **بحث اول** هرگاه غرق شوند و شخص یا بیشتر میراث می برند از یکدیگر چنانچه
 شرط **اول از شروط آنست** که ایشان را مال باشد یا آنکه یکی از ایشان را مال باشد چه که توارث
 و مال است نه بر چیز دیگر **دوم از شروط آنست** که میان ایشان توارث برشته اگر چنین نباشد
 حکمی نیست میان ایشان مثل و برادر که یک کدام را و لدی باشد و هر دو با غرق شوند چه بیک وقت
 و توارث میان ایشان بطریق مذکور نیست **سیم از شروط آنست** که شش باشد حال ایشان برین
 نوع که ندانند کدام از ایشان پیش از دیگری فوت شده که اگر دانسته شود موت احد پیش از دیگری
 یا آنکه بر دو یک مرتبه فوت شده است بطلست این حکم و میراث هر یک از او را زنده و دیگری
 دون در شکر با وی غرق شده است **چهارم از شروط آنست** که چهل شواهد بران سبب غرق
 یا هم که اگر غرقین و در صورت باشد از یکدیگر میراث نمی برند و میراث هر یک از او را زنده و دیگری
 و اگر فوت شدن در غرق و هم در باب سبب فوت شدن شش شواهد است و یکم

چنانچه

چون شمس را بطلد که بر تخت خود نشاند بر بنده بفرستد از آن قید آن شخص آنچه از آن بگریزید
 قول صحیح و شیخ بنفیر و محمد بنفیر و بنفیر که میراث می برد هر یک یک پنجم از آن می گیرند و درین قول ضما
 عمل نموده **مسئله پنجم** خفاست عیای اما میراث را در تمام داشتن اقل نصیب را در میراث شقی مقدم
 و این تقدیم است و شیخ بنفیر و محمد بنفیر و بنفیر که میراث را در تمام داشتن اقل نصیب را در میراث شقی مقدم
 اگر چه جیب تقدیم میداند و قول دیگر است و این است چون نزد بعضی اقرب است پس اگر
 غرق شوند پدر و پسر و خدای اول فرض است پس یکسند و میراث می بود پس غرق شده از آن پدر و پسر یکسند
 از پسر یکسند و از آن فرض است پس یکسند و این چنین است بحث از فرج و درجه و برادر
 و غیر ذلک جامع رساله بنفیر و شیخ بنفیر و محمد بنفیر و بنفیر که میراث را در تمام داشتن اقل نصیب را در میراث شقی مقدم
 و درین رساله در می آید **مسئله اول** حسین و خالد و برادران جانبیه می نامند و هر غرق شده
 هر یک ازین برادران یکسند از جانبیه و او چنانکه برادر حسین تمام است و برادر علی که در خانه
 عبدالله پس از خنجر کشیدن او را فوت کی از سر برادر پدر و مادر که او که باشد چه اگر اقل نصیب درین
 ایشان نیست و محمد و نصیب و وی از پس نصیب هر یک ازین برادر از دوازده سهم صحیح
 می بود و سهم از دوازده بریت برادر از جانبیه در شوقی میداد و هر یک از دوازده سهم از جانبیه صحیح
 دیگر را می بندد بریت و از ایشان نصیب یکسند برادر از جانبیه می ایشان طریق نقل شدن داده
 و عیای ایشان می نویسیم و اسم برادر از جانبیه را بر سر می در آخر و در شوقی نویسیم برین نوع

اصل و نصیب	مسئله پنجم	ضرب کردیم در	حاصل شد
برادر پدر علی	انتقال کرد تا یک	برادر پدر خالد	انتقال کرد تا یک

کتاب

مسئله پنجم ضربه و منصف **مسئله پنجم** ضربه و منصف **مسئله پنجم** ضربه و منصف
 اصل و نصیب **مسئله پنجم** ضربه و منصف **مسئله پنجم** ضربه و منصف **مسئله پنجم** ضربه و منصف
 برادر پدر حسین **مسئله پنجم** ضربه و منصف **مسئله پنجم** ضربه و منصف **مسئله پنجم** ضربه و منصف
 اصل و نصیب **مسئله پنجم** ضربه و منصف **مسئله پنجم** ضربه و منصف **مسئله پنجم** ضربه و منصف
 برادر پدر حسین **مسئله پنجم** ضربه و منصف **مسئله پنجم** ضربه و منصف **مسئله پنجم** ضربه و منصف
 پس هر یک از برادران از ایشان را بعد از تقسیم ترک تمام ایشان و دوازده سهم سید و سهم
 بریت از آن برادر از جانبیه از اصل علی و سهم دیگر از برادر که انتقال **مسئله پنجم** ضربه و منصف
 یک شخص با زن خود و یک پسر و دو دختر غرق شده یا عیای بر بالای ایشان غرق شده و فوت شده
 و این مرد و برادر و دو دختر و نام و زن پدری و دو دختر نام و پسر زنی و دو دختر نام و پسر زنی
 و دو دختر شوهری و از دوازده سهم پس اول فرض دون مرد و پسر و چنانچه اگر اقل نصیب است اصل نصیب
 این مرد است سهم است بعد از هر یک از منصف ربع که چهار است می دو حاصل شد و این می
 و این می دو سهم مسکرس شود و منصف هر یک از این دو سهم چهار نصیب زن است و چهار
 سهم نصیب پسر و چنانچه این پسر زنی و دو زن ربع می بود از آن که پسر و چهار سهم ربع خد و دوازده
 چهارده و منصف ربع که چهار است توافق با نصف است چهار که دو است ضرب یک می می
 شت و چهار حاصل شد چنان عدد و از عیای و نصیب بنفیر و محمد بنفیر و بنفیر که میراث را در تمام داشتن اقل نصیب را در میراث شقی مقدم
 کردیم من آنرا که شت است و این من آن شخص نقل کرد از آن زن بر پدر و وی محمد و نصیب پسر از پدر
 پست شت سهم است نقل کرد و شت سهم آن زن بر پدر و وی محمد و نصیب پسر از پدر
 و نصیب دختر شوهری چهار سهم نقل کرد از وی و پسر شت نصیب دختر شوهری چهار سهم است

اصل و نصیب	مسئله پنجم	ضرب کردیم در	حاصل شد
برادر پدر حسین	انتقال کرد تا یک	برادر پدر خالد	انتقال کرد تا یک

و از ترک رتیب ^۱ سهم از سهم جمع این سهام با انتقال محاسبه است **و این فصل**
 اصل ترک رتیب ^۲ سهم از شش سهم و از ترک صادق ^۳ سهم از شش و چهار سهم و از ترک کافه
^۴ سهم از شش و شش سهم جمع این سهام با انتقال بوی رسیده است **و در هر** و از ترک کافه
 سید ^۵ و از ترک صادق ^۶ سهم از شش و از چهار سهم و از ترک کافه ^۷ سهم از شش
 سهم جمع این سهام با انتقال از شش و شش سهم رسیده **جمع** با انتقال بصل رسیده است
 با انتقال محاسبه است **با انتقال** بر صفت سید است **با انتقال** بر صفت رسیده است
 با انتقال از اصل مال محاسبه رسیده بر صفت از اصل مال رسیده بظاهر از اصل مال رسیده
مطلب دوم در ذکر میراث خونی شکل و درین دو اندک بحث ذکر خواهد شد **مطلب اول**
 خونی است که در خارج مردان باشد و هم فرج زنان و اجماع واقع شده است برین نوع
 که است بر این نوع حال این شخص باید بول نمودن و میراث برهنه یا عبا آن مخیر بول اگر فرج
 مردان بول میکند ذکر است و اگر فرج زنان بول میکند نوشت است و اگر از هر دو مخیر بول
 بول آید است بر این نوع مخیری را که اول از آن بول بیاید و اگر از هر دو مخیر بول
 بیاید است بر این نوع مخیری را که بول از وی در آخر منقطع شود و اگر در منقطع شدن هر دو مخیر
 موافق باشند از این شخص برین صورت شکل است و بعد از آنکه علم از این چند اختلاف است
 شیخ مفید رحمه الله میفرماید که بشرط اصلاع وی را اگر از هر دو جانب در وقت نوشت
 و اگر مختلف است ذکر و این قول برقی این لایس است و صاحب در وقت نوشت که زن
 بعد منقطع و از هر دو منقطع از جانب است مرد در وقت نوشت و از جانب چپ رسیده

و شیخ ابوجعفر طوسی در خلاف میفرماید که حال این شخص را بقدر شخص می باید نمود و در زمانه او یکجا
 و بسط میفرماید که این چنین شخص را نصف نصیب زن می باید و او نصف نصیب مرد و حضرت
 خاتم المجتهدین و ارشاد عظمی سید الاولیاء و المرحوم بهاء الملقب و الدین محمد اطاب الله شرا
 قول آنست که در این طریق را قول شود و از هر دو در هر دو در هر دو در هر دو در هر دو در هر دو در هر دو
 بقدر از وقت خونی میکند و تصحیح و تفسیر از وقت میدهد و دیگر بقدر از وقت میکند
 و تصحیح و تفسیر از وقت میدهد و تفسیر از وقت میکند میان این دو در تفسیر اگر متساویانند اگر
 بیکر آن میکند و اگر متساویانند اما حدیث را در هر دو یکی ضرب می نماید و اگر متساویانند از هر دو
 و قوی میکند و بعد از آن حال را نصف میدهد و از هر دو وقت **بحث دوم** اگر خونی
 متساوی تمام از وی است و اگر بخشی دیگری شریک است و دل وی است ترک میانه ایشان
 بالتسویه است اگر چه بسبب یا نه بنا بر قول اول و بر دو قول دیگر که فرج زنان و مردان اصلاع
 اگر تمام ایشان بیک نوع اند و بر میراث بران مساوی اند خواهد تمام ذکر باشند و خواه
 و الا که بعضی از ایشان را بطریق فرج یا مردان اصلاع دیگر چه شریک شود و بعضی را بول
 ترک و الا که نصف لانی میانه تقسیم نمایند **بحث سوم** اگر چه باشد است را پدر و مادر و
 خونی بقدر از وقت که در ایشان را در تفسیر از شش تصحیح می باید و بقدر از وقت ایشان با از شش
 تصحیح است و در تفسیر متساویانند اگر متساویانند اما حدیث را در هر دو یکی ضرب می نماید و اگر متساویانند از هر دو
مطلب دوم در ذکر میراث خونی شکل و درین دو اندک بحث ذکر خواهد شد **مطلب اول**
 خونی است که در خارج مردان باشد و هم فرج زنان و اجماع واقع شده است برین نوع
 که است بر این نوع حال این شخص باید بول نمودن و میراث برهنه یا عبا آن مخیر بول اگر فرج
 مردان بول میکند ذکر است و اگر فرج زنان بول میکند نوشت است و اگر از هر دو مخیر بول
 بول آید است بر این نوع مخیری را که اول از آن بول بیاید و اگر از هر دو مخیر بول
 بیاید است بر این نوع مخیری را که بول از وی در آخر منقطع شود و اگر در منقطع شدن هر دو مخیر
 موافق باشند از این شخص برین صورت شکل است و بعد از آنکه علم از این چند اختلاف است
 شیخ مفید رحمه الله میفرماید که بشرط اصلاع وی را اگر از هر دو جانب در وقت نوشت
 و اگر مختلف است ذکر و این قول برقی این لایس است و صاحب در وقت نوشت که زن
 بعد منقطع و از هر دو منقطع از جانب است مرد در وقت نوشت و از جانب چپ رسیده

میراث می برند با سبب صحیح دهن فاسد و بنایب صحیح فاسد و این قول را اختیار فرموده این
 شاذ آن که از مستحقین است و این اولی که از مستحقین است و این سبب فساد است که از محرمات
 نکاح که هم سبب است با آنکه شرح ایشان جایز است با عقا ایشان چنانکه نکاح میکند بنده دین خود
 محرمات خود را مثل در دوا و دختر و مانند اینها را چنانچه چنان کند و بعد از آن دلدی از ایشان محل شایسته
 آن دلدی که سبب آن زن هر دو فاسد است و بنا بر قول شوهر که سبب سبب صحیح فاسد میراث را که اگر
 می برند پس هرگاه صحیح و دلدی که شخص میراث می برند هر دو را چنانکه دلدی و دختر از زن
 که باشد و بعد از آن محرمات خود شوهر زن بنده زن بنده و دختر بنده و زن بنده و دختر بنده
 بودن را می برند و تحت نفیقه باز و ایشان را تو می شو با عدم و ارث دیگر و هرگاه دلدی و دختری
 نه با سبب زنی و اگر بعد از این منع کند که او را میراث می بود از بنده امر با این زن از جهت دختر
 بودن نه از جهت خواهر بودن و محرم از وی میراث می بود از جهت پدر بودن نه برادر بودن و دختری
 که دختر و دختر محرم باشد میراث می بود دختر بنده نه دختر و دختر بودن و میراث می بود محرم از وی چو
 بودن نه بنده بنده و محرم که خواهر محرم باشد از جانب پدر میراث می بود بنده ای می بود نه از جهت محلی
 و محرم از وی میراث می بود بر برادری نه از جهت پدر محلی و خواهر که محرم باشد میراث می بود
 از جهت برادری نه از جهت خواهری و محرم از وی میراث می بود از جهت برادری نه از جهت پدر محلی
مطلب پنجم معان از یکدیگر میراث می برند سبب فاسد پس اگر تزیج فایده شخصی زنی را
 که محرم باشد بر آن شخص نکاح کن زن میراث نمی برند ایشان از یکدیگر دلدی که از ایشان محل
 زایشان از اوله میراث می برند و نه دلدی از ایشان و این محرم بودن خود اجماعی باشد مثل در زنی

بجمله فایده چنانکه اگر دلدی و دختر باشد خواه چنانکه شخص این باشد که نکاح برایشان محال است
 یا محرم یا اگر تزیج فایده دختری را که از آب دلدی غرق شده باشد از زنا محرم و شایع فایده را
 که جایز نیست از نکاح این دختر را شخص زنی محرم در صورتی مثل این تو ارث میزند ایشان نیست
 و لیکن معان از یکدیگر میراث می برند سبب صحیح فاسد یا سبب نه زنی و محلی اما نه مثل صحیح
 و دلدی که این زن شایسته شایسته شوهر و دختر سلطان بر پدرش و دختر را بچه خود فایده یا اگر دختر
 خود را بچیت نکاح شده و مانند دختری است و بعد از آن با دختر خود دلدی و دلدی محرم رسد و
 برایشان احق می شود و ارث میزند ایشان ثابت است چنانکه دلدی شایسته اول چنین شو
 صدار اول است که محرم ایشان و میراث بودن سبب محقق مثل محرم محرم است چنانکه در میراث
 محرم نگردد و نه تزیج محرم که محاکمه خود را به شرح ما رجوع کنیم میراث ایشان را چنانکه در کتاب الله
 مقررات است چنانکه بنیم بنیم **فصل در تزیج و تالیفات** می کند است که در تزیج
 شخص از دلدی تزیج پیش از تقسیم تر که بعد از آن طلب میکند محلی اما نه در معان اوله محرم نیست
 هر دو و نفیقه را از یک اصل واحد پس اگر در میراث دوم و سیم و چهارم مثل این چنان در اول اول
 بطریق بران میراث از متوفی اول تقسیم بین مال متوفی اول را میانه خود آنچه با مانده اند از دلدی شایسته
 هرگاه فوت شو شخص و بخواهد چهار برادر و خواهر از جانب پدر و مادر یا اگر بخواهد چهار برادر و دختر
 و قبل از تقسیم تر که فوت شو یک برادر و بعد از آن فوت شو برادر دیگر و بعد از آن فوت شو یک خواهر
 باقی مانده بعد از آن یک برادر و یک خواهر است یکند مال متوفی اول و ثانی و ثالث و رابع را بر دو
 و یک خواهر از دلدی تقسیم چهار که نکاح شده اند تزیج و سالی این دو برادر و یک خواهر

که آن بطن چون است در حقیقت عقل اجداد تصرف و اختیار بر این بطن اقرار است که
از آن بدو و این جسمی دریا و همچنین است بر این اقرار مجنون مسلط و اعتدال و اقرار بر
پس اگر اقرار نماید بنده یا در زنده وی است بعد از خلق غلبه نسبت آن چیز را از مولی چه
از غلبه سیر نماید که اگر بنده یا در زنده وی است و اقرار کند بری که متعلق به قدرت باشد و غلبه
قول وی بیکت و طلب آنچه در دست بنده است و اگر اقرار کند بنده یا در زنده وی است و در دست وی است
درست نیست اقرار وی و لازم نیست مگر آن را اقرار کند و آنچه بگوید در دست بنده است و اقرار کند
شود اگر اقرار کند مولی بر بنده یا در زنده وی است اگر چه جالب است اقرار مولی اعتبار از او و اگر چه جالب است
اعتبار از او و این خاصیت را بر بنده یا در زنده وی است و اقرار کند بنده یا در زنده وی است و اقرار کند
یا اگر بر بنده یا در زنده وی است و اقرار کند بنده یا در زنده وی است و اقرار کند بنده یا در زنده وی است
در خواب باشد یا مست باشد اقرار کند و مانند این است بسیار از اقرار وی بسوی آل و بر خلق و طلاق
و حد و غیر ملک یا کفر قول که شود اقرار شخص بر شخص جالب از نشانی یا بینه و اقرار کند بنده
از برای و اقرار است یا بنده یا در زنده وی است و قبول است اقرار بر این اصل مایه ای که با همه
منتفی باشد از برای و اقرار است و اینجاست که لیکن قهقهه یا تیه و نه ان عظیم را قول است که
اقرار در این اصل هم باطل نیست چنانکه هرگاه اقرار کند از برای زوجه خود بهر المثل یا کفر
لازم است و اذن تمام آن چرا که بهر تنفی است این جهت که اقرار بر این است و سبب آن
ظاهر است که در وجهیت است و بری چون در زنده اقرار کنند از برای و اقرار است و اقرار
اقرار کند بر این که همان چیز را در حال حیات و بعد از آن اقرار کند از آن اقرار از اصل آن یا بنده یا در

اقرار در این اصل هم باطل نیست چنانکه هرگاه اقرار کند از برای زوجه خود بهر المثل یا کفر
لازم است و اذن تمام آن چرا که بهر تنفی است این جهت که اقرار بر این است و سبب آن
ظاهر است که در وجهیت است و بری چون در زنده اقرار کنند از برای و اقرار است و اقرار
اقرار کند بر این که همان چیز را در حال حیات و بعد از آن اقرار کند از آن اقرار از اصل آن یا بنده یا در
که دلالت بر اقرار کند همچون قید و جسد در قبول و اقرار قولی یا بیکت و اقرار است
شرط نیست و اقرار کند و عدالت چه اگر اقرار کند شخص فاسق حکم اقرار وی مستحب **بحث دوم**
در این شخص که برای وی اقرار نماید که بر این اقرار کند شرط است در وقت و در مکان و عدم
تکلیف پس اگر اقرار کند حقیقی از برای راجع باطل است بواسطه آنکه دایه ملک چیزی میشود و اگر
گوید که سبب این را بر صحت اقرار وی از برای ملک راجع باشد که با جازه نمیشود یا اگر اقرار
کند شخصی از برای بنده لازم است آن چیز برای مولی بنده و چرا که بنده ملک چیزی میشود و اگر اقرار
نماید از برای حلی و حج است خواه مطلق بگوید سبب را یا اگر نیست و چه بمری که احتمال آن
داشت باشد همچو بر اقرار است پس ملک میشود آنچه را بواسطه وی اقرار کرده است اگر زنده
از او در ساقط شود و آن که زنده و ساقط نشود عالی از آن نیست که اقرار کند و سبب اقرار خود را
تغیر نموده و بصیحت مطلقا اگر سبب از تغیر نموده و از دیگر و در وقت و در مکان و عدم
سبب بصیحت تغیر نموده یا بر جرح میکند آن چیز اقرار کند و بعد از اقرار کند و بینه اقرار کند
و اگر مطلق اقرار نموده باشد طلب تغیر از وی مبنایه اگر زنده است و آن که فوت شده باشد
یا اگر بینه باشد اقرار باطل است و اگر تکلیف اقرار کند و غایب شود و بینه مبنایه که آن
شیئی را در دست اقرار کند و بیکه از زنده و بعضی میفرماید که حاکم شرع حفظ آن شیئی میکند اگر

مقرر از آنکه در جمیع آن شئی را تقسیم وی نمایند و اگر اقرار کننده در جمیع نماید از اقرار خود
در حالت انکار مقرر قبول قول اقرار کننده نمی باشد **مبحث دوم** در آن چیزی که ملای چیزی اقرار
نمیکند آن چیز را مقرب گویند و درین سه امر و در شیوه **اول** اگر شرط معینیت و در مقرب معین ملک
صحیح است اقرار کردن مجهول چنانکه صحیح است اقرار معلوم پس اگر معین ممانعت مقرب را از اقرار
اقرار کننده را آنچه معین ممانعت و از وی طلب نیست برای مقرب و اگر بعد اقرار نماید چنانکه گفت
فغان دست بر تن مالی گفت چه مقدار بگویند بوی که تفسیر آن مال مجهول کن آنچه تفسیر میکند قبول
نمیکند اگر چه کم باشد و اگر تفسیر کند بیک چیزی مثل که از مالک نشود از روی عادت چنانکه تفسیر
کنند بیکه از آنکه نام یا بر پوست یا بر دلام این تفسیر را قبول نمیشود و لازم میدارند اقرار
کنند و بفرمان مال را مقرب و دیگر که تفسیر خود چیزی که مسلمان مالک آن خبر نشود همچو شرط
این تفسیر از مسلمان قبول نیست لیکن از کافر برای مثل خودش قبول میکنند و اگر بگوید فلان را است
و گوید و چیز و بعد از آن تفسیر کند در شراب یا پوست مرده قبول نمی نمایند بواسطه آنکه بعد از
این اشیاست در زنده مسلمان و اگر تفسیر کند اقرار خود را بحد قذف یا سخی نشود قبول نمی نماید
و بر آن تفسیر آن بگوید پس اگر فوت شود اقرار کننده قبل از تفسیر آن چیز و ارادت وی میکند **دوم**
از امور آنست که مقرب ملک اقرار کننده نباشد که اگر ملک وی باشد باطل است اقرار چنانکه شخصی
اقرار نماید که خانه من یا فلان از فلان شخص است چه اگر اقرار از ایل میکند ملک را از صاحب ملک
و مال را از صاحب مال بگوید هر چند از بون آن ملک یا آن مال از مقرب در نفس الامر که فلان شخص
صاحب این ملک یا این مال بود و ارادت بر طلب این شخص و اگر شاه در وقت شهادت

بگوید که اقرار کرده فلان شخص از برای فلان مرد بخانه که ملک است آنخانه بجهت عین اقرار طلبت
این شهادت و اگر شخصی اقرار کند بگوید که این خانه یا این مال از فلان است و بعد ملک من
تا وقت اقرار حکم میکند به اقرار کننده با قول اقرار وی و خانه را بمقرب تسلیم نمایند لیکن شرط است
که مقرب در تصرف اقرار کننده باشد چه اگر اقرار کند بچیزی که در دست شخصی دیگر باشد از برای
شخص دیگر قبول این اقرار نمینمایند و اگر اقرار نماید بچیزیت بنده که مالک آن بنده دیگری باشد
قبول این اقرار نمینمایند پس اگر بخرد آن بنده را اقرار کننده صحیح است آن خریدن و از او بشود
بر وی سبب آن اقرار چه درین صورت نسبت دادن تفسیر است از جانب مالک بنده پس اگر
فوت شود آن بنده بعد از خریدن اقرار کننده و بچیزی است از ترکه بنده آن فردی که داده
لا غیر چه اگر اگر در اقرار خود صادق است و ملای بنده از بیع است و هرگاه وارش و بگوید بنده
و اگر در اقرار خود کاذب است تمام مل بنده از شتر است سبب و اگر اقرار کننده صبی چیزی را
از برای بیست وضع آن چیز بنمایند بسوی وراثت چه اگر است مالک چیزی میشود پس اگر
بگوید اقرار کننده که است و ارادت و بگوید و سواي این شخص شناسد دیگری آن شخص را غایب از
اقرار کننده امر بنمایند تسلیم کردن آن چیز بسوی آن شخص و اگر اقرار نماید از برای غایب بگوید
اقرار کننده که این شخص را غایب باشد امر میکند بنفیس آن چیز بسوی وکیل غایب **سوم**
از امور آنست که هرگاه اقرار کننده شخصی بیسبب ملای و بگوید که این مال من است ثابت میشود
نسب این و بگوید شرط **اول** اگر چه این مال مجهول التبع چه اگر نسب وی ظاهر باشد
صحیح نیست اقرار شخص بملکی **دوم** اگر بگوید می تراف و ملای من وی میکند چه اگر تراف کننده باشد

در سن پادشاه که بگوید که عادت جاری شده و مثل آن در صورتی که نسبت به
ضعیف میشوند **چهارم** از شرط است که بر طبق این و شخصی که در قولی باشد چه چیز
اگر صاحب قول باشد مثل شخص بالغ و عاقل لا بد است تصدیق قول قرار کند بکنه اما غیر و
از انساب ثابت میشود و کسی که تصدیق مقرر پس هرگاه اقرار کند بر غیر وادار
و دارائی باشد اقرار کننده را و مقرر نیز تصدیق قول مقرر نماید و توارث میان ایشان ثابت است
و تصدیق میکند این توارث از ایشان و اولاد ایشان دیگری و اگر اقرار کننده را بعد باشد و
شهودی قبول میکند اقراری را در صورت دیگری **بجای چهارم** قبول میکند رجوع اقرار کننده را
از آنچه اقرار نموده است مگر در حدی که او اقرار بر آن شخصی که موجب قتل مقرر شده همچون زنی با
و دختر و مثل این که در صورت رجوع و یا از اقرار قبول نمایند اما در حقوق آن س و حقوقی
مثل نکوهه و کفاره قبول رجوع اقرار کننده نمیتواند و اگر اقرار نماید از برای شخصی و مقرر میکند
چنانچه اقرار کند بر بنده که در دست وی باشد از برای زید که بنده این زید است و زید نیز بگوید
شیخ از جعفر طوسی میگوید که اگر در شیخ جمال الدین مصلحتی میگوید که بقی میماند
بر بندگی محمول المالک **بجای پنجم** هرگاه در دست اقرار کننده باشد فرضا خانه و اقرار نماید
که این خانه از زید است و دیگر در تفریق اقرار کند که این خانه از خالد است حکم میانید با دین خانه
زید و خالد یکشده از برای خالد مگر اگر زید نیز تصدیق قول اقرار کننده بکنه درین صورت
تاوان یکشده و خانه را بخالد میدهند و همچنین است بحث هرگاه دعوی یا شخصی بریت
یک شخص تصدیق کند و در صورتی که این عین حق نیست بعد از آن دعوی یا شخصی دیگر

بر همان عین که یک مال نیست و در تصدیق قول وی نیز بکنه عین بر شخص اول میدهند و
تاوان میدهند به شخص آخر که اگر شخص اول نیز تصدیق قول و مقرر نماید **بجای ششم** هرگاه اقرار
دارث و دارث دیگر که وی در مال شریک باشد واجب است که بر ائنه اصل مال خودی که
مستقیم شویب اقرار کند و از آن عدد و نصیب مقرر نماید هرگاه به شهود متوفی یا بخیر و دیگر
و اقرار نماید یک پسر یا دختر دیگر برای متوفی مال آنرا اقرار کند از زاده سهم میگیرد و بر تصدیق
و حواله این دختر زاده سهم میگیرد و پس بگوید آن نصیب این پسر مقرر است چنانکه سهم شود بر وادار
چون این صورت مقرر کنیم شش را در دو وادار شش شش حاصل شد نصیب هر یک از این
و وادار سهم نصیب پسر اقرار کننده یا نوه هم از برای آنکه یک سهم از نصیب پسر میماند و هم بخوابی که
اقرار نمود برای و اگر تصدیق نماید که کل ده بخوابی وی اقرار نماید شصت ترک از ایشان از وادار سهم
میشود و اگر بگوید متوفی را یک پسر و اقرار نماید پسر متوفی را پسر دیگر از برای بیت و بعد از آن اقرار
نماید و پسر بر پسرانی برای بیت اگر و پسر اول عادل باشد ثابت میشود پسر دوم و اگر غیر عادل
شرکت پسریم با ایشان بخیر و اقرار ایشان انساب وی ثابت میشود پس سهم را اقرار
مینماید پسریم نصف ترک را و پسر اول شش ترک را و پسر دوم سهم ترک را درین صورت
و نصیب ایشان از شش سهم میماند و پسر نیز شش نیز اقل پسر دوم پسر سوم
و اگر بگوید متوفی را و وادار سهم نصیب اقرار نماید هر دو وادار شش ثابت میشود وادار
ثالث بدالت این دو وادار اگر شش سهم نصیب احد چهارم شصت با نوار وی میشوند و اگر
و تقسیم ترک خودی مساوی خود و اگر اقرار نماید یکی از دو وادار سهم بگوید وادار شش و اگر دیگر

کوهه پاشیده برین یا آنچه درین وصیت جایز نیست آن وصیت تا آنکه نشود مضمون آنچه نوشته
شد از وی یا آنکه نخواهند روی تا اقرار بدان کنند و اما اگر نخواهند شایان نوشته را بپوش
بگویند وصیت کنند و بیا که وصیتی آنچه درین نوشته شده است بپوش برین آنچه درین
اقرار کنند نزد فقها که قبول وصیت نیست **بحث دوم** شرط است که وصیت کننده
بالغ و عاقل و آزاد باشد چنانچه وصیت صحت می دارد و ای واقع شده است که بیا پیش
وصیت صحت می دارد که در سن و جاهلی باشد و در خیرات از برای نزدیکان خود و غیره و وصیت
مجبور مطلقا و همچنین وصیت صحت می پذیرد و بده خواهد تمام وی بده باشد و خواهد
باشد و خواهد مکاتب لیکن مکاتب که از مال کتابت چیزی و او بده باشد ازادی وی صحیح است
و اگر چه است که شخصی نفس خود را بخری که مالک وی دران باشد و بعد از آن وصیت کند قبول
نیت وصیت می از برای آنکه سینه است پس اگر وصیت کند و بعد از آن خود را بخری سازد
و فوت شود درین صورت صحیح است و اگر کافری وصیت نماید انقاد وصیت وی میماند
اگر وصیت شراب یا خمر یا مسکن یا کلبه یا مثل این نماید جایز نیست انقاد وصیت وی و اگر
وصیت نماید بعبادت بت و یا بتها یا غیره یا زنی **بحث سیم** دران چیزی که وصیت بآن
میکنند آن چیزی را موسی بیکویند و این موسی بر باین است یا منفعت و اعتبار که بشود در نزد
مکنت چنانچه وصیت نمودن بشراب و خمر چیزی که در نفی باشد مثل نفقات
و کرم و مانند اینها و وصیت در هر یک از این نفقات بقدر ثلث ترک توفی بکتر
از ثلث و لیکن شرط است که موسی بر وجه باشد و محض نباشد و وصیت کننده و شرط نیست

کمال باشد و معلوم باشد و معتق باشد و مقدر باشد و وصیت کننده در آن وقت که در آن وقت
مهرجو و مال وصیت است که ممکن باشد و چه آنچه چنانکه وصیت نماید شریک بپوش
در زمان مال که باید یا چنانچه در آن سال آید یا آنکه آنچه بپوش بپوشد و باید حاصل شود
و مانند این مال غریبی صحیح است بواسطه عدم اختصاص موسی اگر وصیت نماید مال شریک
صحیح است در عین موسی برای محض بودن موسی و آنچه وصیت نماید موسی بپوش
ترک خواهد در مال وصیت وصیت نمیشود و خواهد در مال مرضی و محض نیست که وصیت از ثلث ترک
اگر چه در مال وصیت وصیت نمیشود بپوش مال خود قبل از آنکه در آن بپوشد یا بعد از آن که بداند
معتبر نیست اجازه و در ثلث اگر چه در آن وصیت نباشد لیکن معتبر است اجازه
و در آنچه زیاده بثلث است پس اگر اجازه بدهند و در ثلث از ثلث ترک بعد از
فوت وصیت کنند صحیح است با اختلاف و اگر اجازه بدهند پیش از فوت موسی و قبول است
فصل اگر چه وصیت اجازه ایشان و درین هنگام رجوع نمیتواند نمود و این قول را اعتقاد
شیخ ابو جعفر طوسی رحه الله عنه **دوم** است که در شریعت میماند و این قول شیخ فخر الدین
اور پس است و شیخ جمال الدین مطهر حلی میگوید که اگر اجازه بدهند و در ثلث وصیت موسی بپوش
رجوع نمیشود آنچه که اجازه در مال مرضی میداند بداند که صحیح نیست اجازه که در ثلث بپوش
الشرک پس اگر اجازه بدپوشی یا بپوشی یا بپوشی از برای شما وصیت نیست و اجازه بپوش
از برای شما صحیح است وصیت نمودن بپوش چنانچه اگر وصیت نماید بر مال بپوش از ثلث
ثلث و وصیت نمودن بپوش مال بپوش از ثلث بپوش و همچنین **بحث چهارم** در وصیت

[illegible]

زید و خالد سه ربع ترک را و اگر ورشده است پنج ربع را دست ثبوت تمام مل و صیت گفته
 و باطل است زیاده از ثبوت و تقسیم کنند زید و خالد بقدر سهام خود و صیت را بر دو تفریز
 و صیت شخص آخر در وصیت شخص اول کند و اگر وصیت نماید شخصی بیک چیز را برای دو شخص
 پس آن چیز بقدر ثبوت مل و موصی باشد یا کمتر مساوی اند آن دو شخص تقسیم آن چیز را اگر آن چیز در ثبوت
 از ثبوت مل موصی باشد و ورشده تجویز آن را باقی نمانده باشد بدان دو شخص یا بیک یا مساوی تقسیم نمایند
 و اگر زیاده از ثبوت را ورشده تجویز نمایند ثبوت آن چیز را ایشان بگیرند و بیک یا مساوی تقسیم
 نمایند و باطل است وصیت در آنچه زیاده بر ثبوت است و اگر مخصوص شود بیک یا دو نفر از آن
 بیک چیزی ابتدا بوصیت آن شخص اول نمایند و بجامد اجازه ورشده و اول شیوه شخص آخر
بحث ششم در کاه وصیت نماید شخصی هر یک از وارث خود را بیک چیزی که آن چیز بقدر نصیب
 وی باشد اقرب است نزد خدا که محتاج است با اجازه و دیگر ورشده برای آنکه خواص را رعایت
 و اسامال متفاوت است مثلاً اگر بگوید وصیت کرده را غلامی که کنیزی را غیر در شافیت غلام خود را
 قیمت گیر باشد و موصی را در برابر باشد لا غیر و وصیت نماید برای یک شخص کنیز را و بر آن پسر و دیگر
 غلام را موقوف است با اجازه از ایشان در آنچه بر ثبوت است و اگر وصیت نماید برای وارث
 و اجنبی ثبوت مل و صحیح است این وصیت خواهد ورشده اجازه دهند و خواهند و صحیح است
 اگر وصیت نماید از برای حبس بی و وارث به جز که قیمت هر دو ثبوت مل وی باشد و اگر وصیت
 نماید از برای اجنبی و وارث بجز یکی که زیاده بر ثبوت مل وی باشد باطل است وصیت در زیاده
 و صحیح است ثبوت مل اگر بترتیب وصیت بماند برای ایشان و اول است نفقش شخص آخر

خواه جنبی باشد و خواه داشت و اگر ترکیب نمیشد بر دو یا یک که داخل است نقص بود
بالتویر و نقص مخصوص داشت جنبی پس اگر اجازه دهند در وقت و صفت احوال و باطل کردن
صفت دیگر را صحیح است باطل کردن در یک زمان در وقت است نه در طریق صفت و اگر ترتیب
صفت نماید در وقت ثانی خود را بجهت شخص و اجازه دهند در وقت صفت شخص دوم را بشرط
ابطال صفت شخص اول صحیح نیست اجازه دهند در وقت صفت صحیح است و صفت شخص اول
خاصه و اگر صفت غایبی بر وقت ثانی خود جنبی باشد و اگر ترکیب شود بعد از اجازه
و بینه و از ثانی شخص صفت و از ثانی شخص صفت جنبی صحیح است اجازه دهند این صفت صحیح
هرگاه اجازه عکس آن باشد و اگر اجازه دهند و از ثانی صفت احوال خاصه پس در ترکیب بودن
هر دو شخص باید که در وقتها و در این نظر است و اگر صفت غایب برای و اگر صفت یک چری که زنده
بر وقت ثانی او باشد و بجز آن زنده ای غایب بعضی از در وقت بعضی دیگر آن غایب صحیح است آن چری
از اصل مال صفت کشته نسبت به آن اجازه داده است و از وقت ثانی صفت کشته نسبت به آن
اجازه نداده است مثلاً هرگاه که از وقت موافق بر سر باشد ترک دی غلامی را غیر و بعد از آن وقت
غایب برای کسی بر سر غلام و بعد از آنک اجازه دهد یکی از دلان مکرر در وقت غلام صفت
اجازه دهند و صفت غلام بر و میراث میرسد و اصل مسئله است و صحیح این از نه هم
پس ثانی مانده بجهت وادی که اجازه نداده و نه هم از نه هم کلاً یعنی و اگر بخواهد زنده بود و در وقت
معرضه صفت غلام را چه در وقت صفت مسئله از شش صفت می یابد و صفت از صفت است خاصه و نه
میان هر دو و در طریق میراث ششم میشود و الله اعلم **بحث نهم** جایز نیست تغییر دادن آنچه

و صفت میراث هرگاه صفت موافق شرع باشد چه اگر مخالف شرع بود باشد جایز نیست
امضاء آن صفت پس هرگاه صفت غایبی که در وادار ثانی باشد از روی نسب سبب
تمام مال خود را بجهت شخص صفت کند بعضی از مجتهدین میفرمایند که در وادار ثانی و اشیاء است که صحیح است
این صفت در تمام مال می باشد بعضی میفرمایند که صحیح است از وقت ثانی وی چه اگر میراث بر یک
دارد و این شخص که تمام مال را میسر است و اگر بگوید شخصی که صفت خودم از برای فلان شخص باشد
مال خود و اگر وقت شود پیش از آن صفت از فلان شخص باشد صحیح است باین قسم صفت کردن
یا آنکه بگوید صفت خودم از برای فلان که اگر بگوید فلان شخص غایب صفت از برای شخص
این قسم نیز بر یک بگوید فلان شخص غایب پیش از وقت صفت کند و باطل است صفت از برای
شخص اول خواه آن شخص کجاست و اگر غایب شود یا نشود و اگر وقت شود صفت کند پیش از آن
شخص غایب بر صفت حاضر است خواه پای شخص غایب و خواه نیاید **بحث دهم**
صحیح نیست صفت خود صفت همچون صفت کردن در زمان و روشن توبه و اخیال
و صفت قتل از برای سب و کینه و اگر چه قصد تعظیم سب و کینه بخواهد شخص طبل اگر از برای چری
صحیح است و اگر از برای اهل و عصب است بطل است و همچنین است اگر صفت غایب چری
که در و شراب باشد و اگر صفت غایب ثانی خود را برای شخصی آخر در بیعت رجوع است
و تعصب مال بوی ثانی چه اگر دلالت کند برینه بر عدم اراده رجوع از اول صحیح است صفت
از برای اول و موقوف است صفت دوم را اجازه داشت به آنکه اعتبار کرده شود
مال صفت کند و وقت موت وی در زمان صفت چه اگر صفت غایب شخصی که بوی ثانی

قش مال می باشد و بعد از آن محتاج شود و قش شود پس اگر درین زمان موافق قش مال است
 بخت مبارک و الا صحیح است آن صحت از قش و باطل است **بحث** **باب دوم** درین
 دو باب است **باب اول** در تصرفات مریض آن بر دو قسم است مؤجل است یا غیر مؤجل
 است که متعلق به آن باشد موصی آن چیز را بفوت خود هیچ صحت نمون مال و مدبر ساختن ظلم
 پس بیرون که می شود این قسم از قش مال ایجاب می کند چنین است بحث اگر شخصی صحیح نیست می تواند
 تصرفات خود را بعد از فوت اما بخیر می دهد و وقف و حق و ابرام نمودن و محابات و مصلح
 بیج از غنای و محاسنات چنین هرگاه واقع شود این افعال از مریض و بعد از آن از مرض می شود و قش
 مصیبت از قش مال می باشد و خلاف و اگر فوت شود در آن مرض فقها را دو قول است اگر آنست
 رتبه بیخ حال ازین مظهر حق است کسی که کاین تمیز از قش مال بیرون کرد و می تواند چنانکه
 در فوق ذکر کرده شد و لیکن تواریخ مریض اگر می بیند چنانچه در بحث اقرار ذکر کرده شد از قش
 مال بیرون نکند و اگر غیر مریض است از قش مال بیرون می کند خواه برای دارش اقرار نموده باشد
 و خواه از برای آنست بی بی هرگاه بفرود شد شخص مریض غلام خود را که قیمت آن غلام در قضا صد هم
 باشد یعنی به تمام در هم و بعد از آن به شو از مرض لازم است این صحیح است و اگر فوت شود در آن
 مرض و بعد از آن دارش بی اجازة به دهند آن غیر صحیح است و الا اگر اجازة ندهند صحیح است بیج
 در مصنف غلام در برابر آنچه مشتری داده است که در ضرورت سه سهم باشد از شش هم و در هم دیگر آن
 غلام محابات واقع شده است بجهت مشتری که بالنسبت مشتری ملک بیج سهم باشد و باطل است بیج
 در زیاده ای که آن سه سهم است پس بیج می کند آن سه سهم بفرود و در ضرورت مشتری غیر است

در قش نمودن بواسطه تجویز بیچ چنانکه در کتاب بیج مقرر است و در اجازة و اذن بشر
 و در بیج اگر مشتری قیمت آن سه سهم را بفرود به هر چه بفرود و در قول و در آن چه که حق این
 تعلیق بدان عین گرفته است و اگر بفرود شد شخص مریض صبی را بصفت واقعی آن و مالک
 شود مشتری آن چیز را و بری ماله و در مشتری را بیج از قیمت آن چه مریض است از برای
 و در مشتری از قش مشتری را لازم است و اذن در قش قیمت بفرود و اگر بفرود شد مریض
 حبس را با قش مثل آن مریض است آن بیج در آنچه در مقابل مریض است از قش مال بیرون می رود
 آن حبس محابات واقع شده است و اگر نه زیاده ای موافق قش ترک است و مشتری است تمام
 آن حبس و الا که موافق قش ترک نیست مریضی است آنچه در مقابل قش ترک است و اگر مریض
 اجازة نکند ترک خود را شخص و اجازة بدهند و در آن بیج صحیح است و اگر در اجازة ندهند
 حال آن است که و اسیب و عیب علیه عرض نموده اند یا نه اگر شرط عوض نموده و آن عوض
 بقدر قیمت ترک است صحیح است آن بیج با دفع عوض و اگر شرط عوض نموده صحیح است ترک
 خواه و اسیب بعضی داده باشد آن چیز را و خواه نداده باشد **باب دوم** در بیان احکام مریض است
 چه که بعضی علماء امامیه رضوان الله علیهم میفرمایند که در تصرف که واقع شود از مریض در مرضی که
 اتفاق افتد بآن مرض فوت شخص خواه این مرض مخوف باشد و خواه غیر مخوف که از قش مال
 بیرون شود صحیح میفرمایند که آن مرض مخوف حکم اخفین و اگر غیر مخوف است از قش مال
 مصفی است چه تصرف شخص بی بی اجازة باشد یا نه و بی بی مریض از مرض مخوف و غیر مخوف
 اگر مرض نکند که حاصل شود سبب آن از روی عین لغو شدن آن شخص بی قطع نمودن موقوف

من سایل الغریبه

دی محرم که سوی صحرایم از بهر طواف
تا شو کیم دلم از محنت عالم بری
عمری دیدم نشسته در میان محنت مرد
هر زمان به هر کی گوی غلاب و لبری
گفتش خود را از روی شش سستی
بچسبید به محراب نشینی ای رنگ پی
گفت تا محرم نید این محنت از یک طایفه اند
کرده یک در در ایشان را شقیقت باری
و در برادر و در برادر از او یک اندام و سن
و آن کی شد بنده یک شهر جوینو بگری
بچسبید شکل را افشاده است از جفا
که جابم را بگری از غلوت بر خوری

اجرای

و در ایشان کی نکند جو در اصل ای امام
بنده زاده پس شده از از بندگی کبر بر
عمری بخندید و داشت آن عورت پر
و خرد و کبر را در دوش برادر
بعد از آن بهر بد آن عورت که بکشت
و در پس آمد از ایشان چه کج کرد
باز از بهر برادر خواست بعد از افتراق
و در برادر زاده پیدا کرد و همچون پر
خواست عورت کی و و دخترش را آن دگر
این جواب آن سوال است چو کج کرد
چون زده شد جدا شخص را که او را بکشت
در و جود اند از ایشان و در بر چگون پر

من الغری

سایه پشید از ناچون جواب این حال
یک شوم هر دفعه این قبل و قال
گفتم از ناچای جواب این سوال ای مرد راه
یک نشانی گوش دار بشو ای نیکو خال

بجو غیب در ایشان را بی کی گری
از قضا گشته اسیر بسته ایشان را
خواجه را یک دختر و دختر از دخترش
خواجه را هم در پس زن کینک با مرد
زین پر نام دو فرزند زیند شد به
یک کینک در هر محنت شده اند وی شخ
کشت این هر محنت تن با یکدیگر را شوق
مستقان او را یکی شهر یکی هم شه غلام
و آن دو کیر کشیدند او را بار از
استماع بنده افتاده جواب از قضا
خوشی این نزد چنان توان که خالده نام شمر او فرمود که گزینی با ستم غلام خرد به با گزیند زاده
هر ستم غلام بچسبید بر تریب نظم ایشان شده
خواجه کینک زینب محنت
درق پسند
خواجه دختر و نو و خورا با این و تو حق داد
عبد و خواجه زینب را در حال که از دو پس زینب کی موسی این مرد که خدا شده
از کلام بری شده ابراهیم محبت زینب اینها را شیر داد پس اینها پر راضی زینب شده
پس زینب محنت فرزند داد از شوهر اول
از شوهرانی یعنی خالده و در پس
که فرزند زاده او شد ابراهیم محبت زینب فرزند نام داد و این فرزند زینب محبت نام

بجو آن هم بنده آن ایام از ایام سال
دو نفر را که در زینب محنت یک باقی خال
بجو در خانه به مستقار و آن کردش و حال
که بغض خود عطا کردش خدای لایزال
مادر و والد بدیشان شیر دادش کید و مال
دو راضی و محبتی فهم کن نیکو خال
بهر این زن چسبید محرم شده ای کمال
و آن کی و اما می باشد بکشد و از اجل
و آن دو کیر کشیدند او را بار از
راخ فی الغم و عالم عامل و صاحب حال
خوشی این نزد چنان توان که خالده نام شمر او فرمود که گزینی با ستم غلام خرد به با گزیند زاده
هر ستم غلام بچسبید بر تریب نظم ایشان شده
خواجه کینک زینب محنت
درق پسند
خواجه دختر و نو و خورا با این و تو حق داد
عبد و خواجه زینب را در حال که از دو پس زینب کی موسی این مرد که خدا شده
از کلام بری شده ابراهیم محبت زینب اینها را شیر داد پس اینها پر راضی زینب شده
پس زینب محنت فرزند داد از شوهر اول
از شوهرانی یعنی خالده و در پس
که فرزند زاده او شد ابراهیم محبت زینب فرزند نام داد و این فرزند زینب محبت نام

زین غنیمت و کبیر بر او در برادر زاده ابراهیم علیه السلام

مسئله ششمین

یک شخص نماز است نماز است از اول خاش می‌پوشد و عیش پیر خال

الجواب

بر خاطر گرفت کم صورت این حال تا حل شود این سزا را موضع اشکال
 شخصی است که شد ما در خاش زن عیش و عیش پیر خال
 و زجده و خاش بل خیر پیر آید خاش پیر عیش و عیش پیر خال
 شاید که صورت این سزا را موضع اشکال برادرش این شخص که رسم کنی مال
 چهره را در پیر اول و عیش خاش پیر عیش و عیش پیر خال
 و زجده و خاش بل خیر پیر آید عیش پیر خال بود در همه احوال
 صورت مسایک که از خاتم محمد بن مولانا عبداللہ الشبیری قدس سره سوال شده و او بجهت خود جواب داده است

مسئله هفتمین
 لایشرع علی القسطنطنیة غفر الله لکم و لمن تعلمکم **الجواب** لایسجد القول بالجملة فی جمیع مذکور و الاحوط ان
 یروی الزوج طلاقاً و لا یتنی لمجرد حصول یظن به الانسلاخ و یرید که مادر و زوجه و لذت
 شیر و شیر حور است شیر میان زوج و زوجه لانه لا یخرج اب المقتضی فی اولاد صاحب البین و لادیه
 و رضا و اگر در زوج و لذت شیر و شیر حور است شیر لانه لا یخرج اب المقتضی فی اولاد صاحب البین و لادیه

قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم لا ولیمة الا فی خمس

عرس او خرس او غدار او وکار او رکاز

عن ابی حمزة الثمالی عن الصادق علیه السلام التی فی حاجه المؤمن

خیر من سبعین طوقه عند بیت الله المحرام عن الرسول صلی الله علیه

و الله و سلم لعن من الشوان ثمانية و هن هذا ذکر الفصول صریحاً

المناصحة و الاستشارة

و الواشقة و الاستشارة

و الواشقة و الاستشارة

و الواشقة و الاستشارة

و الواشقة و الاستشارة



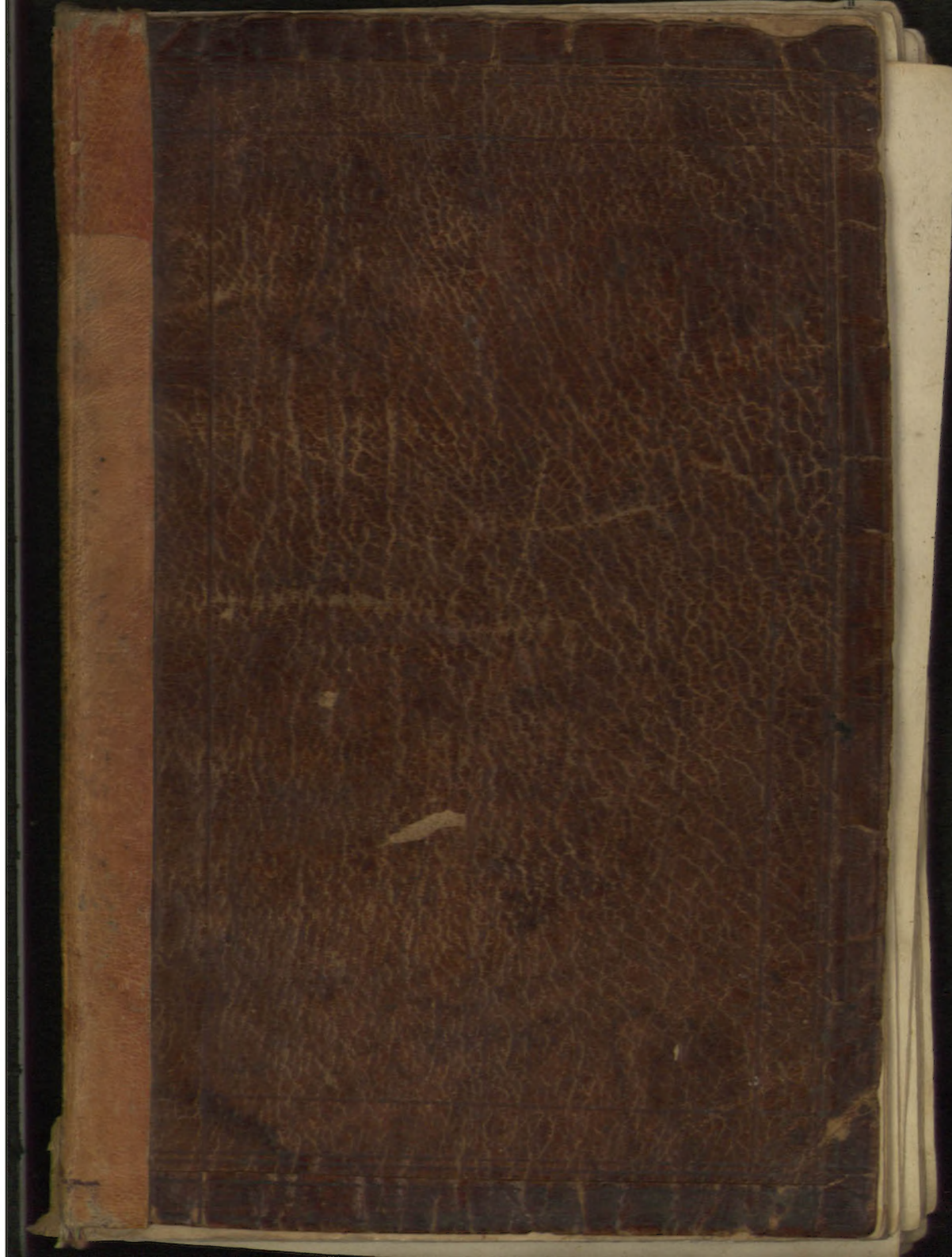
Handwritten notes in the top right corner, possibly indicating a date or page number.

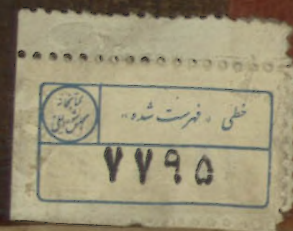
Main body of handwritten text in Arabic script, appearing to be a list or a series of entries. The text is somewhat faded and includes some red ink markings.

571

Red ink markings and scribbles on the right margin, possibly indicating a correction or a specific entry.







خطی « فهرست شده »

۷۷۹۵